



<p>در جایگاه درست تاریخ با ایستیم (صفحه ۱۱)</p>	<p>هوشیار باشیم (صفحه ۹)</p>	<p>مصادره اعتراضات (صفحه ۹)</p>
سرود استالینگراد (صفحه ۱۸)		
<p>خاطرات ترزا نوچه صفحه آخر</p>	<p>نگاهی گذرا به پیدایش فاشیسم در ایتالیا صفحه آخر</p>	<p>تحلیل مارکسیستی از جنگ ۱۲ روزه صفحه آخر</p>
<p>علیه فاشیسم جهانی و حمله به ایران</p> <p>در چه دورانی زندگی می کنیم! دورانی که فاشیسم، نسل کشی، قتل ملت ها، تسخیر کشورها، جنگ و ویرانی و سرکوب توده های عظیم فرودستان، بیداد می کند. خیزش عظیم فرودستان ایران بخاطر نبود رهبری راستین انقلابی متشکل مورد سوء استفاده قرار می گیرد و در گیر میان دو آتش حمله، بار دیگر هزاران جوان جان خود را از دست می دهند. فاشیسم جهانی ترامپ و نتن یاهو تمام محاسبات اخلاقی و حقوقی جهان کنونی را بهم ریخته اند و منطق زور و تجاوز را جای آن نشانده اند. مبارزه شدیدی در کشور ما بر سر دو طبقه، دو راه و دو آینده در سطح جهانی و بطور حادی در ایران در جریان است. سرکوب خونین این جنبش عظیم حق طلبانه درسی است برای کلیه نیروهای چپ و کمونیست که مردم کارد به استخوانشان صفحه ۳</p>	<p>از گذشته بیاموزیم و آینده را بسازیم</p> <p>می شود. همانطور که تثبیت هژمونی بخشی از بورژوازی ایران زیر لوای خمینی و اسلام، جنبش سال های ۵۶ و ۵۷ را به شکست کشاند؛ در صورت تثبیت شعارهای سلطنت طلبانه نقطه شروع شکست این جنبش خواهد بود. مردم ما اعم از کارگران و دانشجویان و روشنفکران، دیگر فرودستان جامعه در شرایطی که سازمان های مترقی توسط رژیم اسلامی قتل عام و شکنجه و زندان شده اند و یا در خارج از ایران بسر می برند و هیچ قانونی برای دفاع از آزادی های شخصی و اجتماعی و سیاسی یا وجود ندارد و یا در صندوق خانه دولت در حال خاک خوردن است - در یک دو سوپیه خطرناک بین یک دولت جنایتکار و یک اپوزیسیون پرو امپریالیستی سلطنت گیر افتاده اند. جنبش کارگری با تجربه از جنبش مهسا محتاط تر به آن برخورد می کند. در این میان اما جنبش های دیگری مانند دانشجویان که بسیار در این دوره فعال صفحه ۲</p>	<p>آیا انقلاب ایران از راه می رسد</p> <p>تظاهراتی که ۷ دی ماه از اعتراض و اعتصاب بازاربان تهران به گران شدن دلار یا ارزان شدن نرخ برابری دلار با ریال بود، سریعاً گسترش یافت و بیش از ۲۳۰ شهر را طی کمتر از ۱۲ روز در بر گرفته است. برخورد دولت در روزهای اول قبول اعتراضات و عدم خشونت بود. ادامه تظاهرات اما در هر دو سوی به خشونت گرائید. دولت تحمل ادامه تظاهرات را نداشت و تظاهرات با نفوذ عناصر ناآگاه و مشکوک شعارهایی را که در تظاهرات و جنبش مهسا هر چه بیشتر مترقی و روبه رشد بود تلاش کرد به شعار پهلوی و سلطنت برگرداند و با خشونت بیشتر مواجه شد. روزهایی که جنبش کنونی از سر می گذراند با بیشتر شدن شعارهای پهلوی و سلطنت طلبان و رشد هژمونی طلبی آنها از یک سو و از سوی دیگر خشونت افسارگسیخته رژیم سرمایه داری اسلامی تبهکار حاکم به سوی شکست کشیده</p>
<p>بیانیه رضا شهابی</p> <p>طبقه کارگر و مبارزه برای آزادی و عدالت، فراتر از تغییر چهره قدرت</p> <p>در شرایطی که فقر، بیکاری، تبعیض و سرکوب زندگی میلیونها انسان شریف و زحمتکش را به ورطه ی نابودی کشانده است؛ در شرایطی که جوانان این سرزمین رؤیای ساده ی «زندگی» را در هزرتوی ناامیدی جست وجو میکنند؛ و در وضعیت حساس کنونی به عنوان یک فعال کارگری که سالها در مسیر دستیابی به ابتدایی ترین حقوق کارگری و انسانی هزینه های سنگینی از اخراج تا بازداشتها متعدد و حبسهای طولانی پرداخته ام بر خود واجب میدانم بر نکات زیر تاکید کنم.</p> <p>ما فرودستان و کارگران نه تنها خواهان نان بلکه خواهان کرامت آزادی عدالت و آینده ای انسانی هستیم در این مسیر صفحه ۶</p>	<p>گذار تاریخی و نیروی تعیین کننده آن (۲)</p> <p>سال ۲۰۰۸ فقط یک بحران مالی نبود. این سال لحظه ای بود که بسیاری از مردم چه در مرکز و چه در پیرامون و برای نخستین بار با چشم خود دیدند «نظام» دقیقاً برای چه کسی کار می کند.</p> <p>خانه ها مصادره شدند. شغل ها از بین رفتند. پس اندازها و بازنشستگی ها دود شدند. امنیتی که سالها به عنوان پاداش اطاعت وعده داده شده بود، ناگهان ناپدید شد. اما هم زمان، اتفاق دیگری افتاد که اثرش از خود بحران ماندگارتر بود: بانکها نجات داده شدند، نه مردم.</p> <p>دولت ها با سرعتی خیره کننده منابع عمومی را به سیستم مالی تزریق کردند. وقتی پای مؤسسات بزرگ در میان بود، پول پیدا شد. اما وقتی نوبت به زندگی روزمره ی مردم رسید، زبان سیاست صفحه ۴</p>	<p>بحران هژمونی و امپریالیسم در فاز کنونی هیچ نظمی یک شبه فرو نمی ریزد. نظم ها معمولاً پیش از آن که سقوط کنند، فرسوده می شوند؛ و این فرسودگی نه با صدای انفجار، بلکه با خش خش مداوم زندگی روزمره خود را نشان می دهد. مردم هنوز سر کار می روند، پول هنوز رد و بدل می شود، رسانه ها هنوز خبر تولید می کنند، اما چیزی در زیر پوست جامعه از کار افتاده است: باور به آینده.</p> <p>برای فهم نظم امپریالیستی در حال فروپاشی، باید دقیقاً از همین جا آغاز کرد؛ از لحظه ای که نظم مسلط دیگر نمی تواند وعده ای بدهد که مردم حاضر باشند برایش هزینه بدهند. این نقطه نه صرفاً یک بحران اقتصادی یا سیاسی، بلکه بحران هژمونی امپریالیسم آمریکا است؛ بحرانی که در آن قدرت هنوز وجود دارد، اما رضایت دیگر تولید نمی شود.</p>



از گذشته پیاموریم آینده را.... بقیه از صفحه ۱

هستند از میان این دو سویه ضد انقلابی در حال گذار از آن هستند. شعارهای آنها هم متفاوت است. این تفاوت نه تنها در شعارها بلکه ترسیم آینده هم هست. اگر در گذشته جنبش کارگری سند... ماده ای را بیرون داد و مرزبندی خود را با دیگر نیروهای بورژوازی روشن کرد، امروز هم جنبش چپ و کارگری شرکت در جنبشی که مرزهای سیاسی و طبقاتی روشنی داشته و اجازه تحکیم هژمونی یک ارتجاع فاشیستی دیگری را نمی دهد، دنبال می کند. ما در شماره های قبل بر این امر تاکید کرده بودیم که افشای سلطنت طلبان و روشن کردن سیاست ها، عملکردها، ارتباطات و کمک های امپریالیست ها و از طرف دیگر سازماندهی جنبش کارگری وظایف فوری و ضروری این دوره از مبارزه است.

جنبشی که در کف خیابان قرار دارد، فشار مضاعفی را به رژیم اسلامی برای تصمیم گیری برای عقب نشینی و یا سرکوب وارد کرده است. دیروز خامنه ای به آنهایی که باعث به آتش کشیده شدن بانک ها و مساجد و پایگاههای اسلامی شده بودند مهر خائن و جاسوس داد و در این نام گذاری یک قدم بیش از پیش برای کشتار تمام و عیار اعلام آمادگی کرد.

رژیم جنایتکار اسلامی حتی حاضر به زیر کشیدن عناصر فاسد و آبروباخته خود هم نیست. آنها سرسختانی هستند که تا دم مرگ به سیاست های به غایت ضد مردمی و ویرانگرانه شان ادامه می دهند. ما با ساختار فاسد و باندهای مافیایی در قدرت مواجه هستیم که دایره قدرت را محلی برای دزدی و غارت از بودجه های دولتی و خالی کردن جیب کارگران و زحمتکشان می بینند. این جنبش ادامه جنبش های ۴ دهه گذشته است که علیه خودکامگی و استبداد ادامه داشته است. جانباختگان این دور بازم از مردم و جوانان زحمتکشی هستند که قادر به تامین حداقل زندگی نیستند. هیچ امیدی برای زندگی بهتر برای مردم باقی نگذاشته اند. اینها دیگر عناصر نفوذی نیستند. آنها برخاسته اند که از حقوق طبیعی و انسانی خود دفاع کنند. بعد از این سخنرانی، اینترنت در ایران قطع و خبرهای هولناکی از صدها کشته در شهرهای مختلف و بیمارستان هایی است که مملو از اجساد کشته شدگان و زخمی هاست که به نقل از بی بی سی به بیرون درز کرده است. این خبرها حاکی است که رژیم همچون گذشته سیاست سرکوب را انتخاب کرده است بویژه با حمایت های سخنگوی دارودسته های امپریالیسم آمریکا ترامپ از تظاهر کنندگان، بهانه ای برای کشتار بیشتر تحت عنوان دخالت خارجی را بوجود آورده است. خامنه ای و دیگر رهبران جمهوری اسلامی اخیراً سخنان متضادی را مطرح کرده اند.

آنچه روشن است فشار تودهها از پائین اختلاف سلیقه برای توقف این جنبش را در بین مدیران ارشد رژیم جمهوری اسلامی تشدید کرده است. برخی خواهان سازش با غرب و آمریکا و دادن امتیازات و رسیدن به توافق و برخی موافق مقابله و سرکوب این جنبش بدون دادن هیچ امتیازی به غرب هستند. اینکه خشونت و کشتاری که رژیم کرده است دارای چه تبعات و پی آمدهای داخلی و بین المللی خواهد داشت. به موازنه قدرت در داخل کشور باز می گردد.

رضا پهلوی که روزی می گفت من به ایران نمی روم و روزی می گفت آماده بدست گرفتن رهبری مبارزات است. روزی از نیروهای امنیتی رژیم جمهوری اسلامی به عنوان محافظان ایران در آینده نام می برد و از افتخاراتش تماس با سران سپاه پاسداران بود. به ناگهان خود را با کمک های بی دریغ آمریکا و اسرائیل و نفوذ عناصر اطلاعاتی سپاه پاسداران در اطرافش در نقش رهبر فرض کرده و با سوء استفاده از فراخوان احزاب بویژه گرد همزمان فراخوان آمدن به خیابان ها را می دهد. رضا پهلوی یکی از منتخبین آمریکا و اروپا برای آینده است. اینکه فردا رضا پهلوی مورد حمایت غرب قرار بگیرد زیاد دور از انتظار نیست. اپوزیسیون پروغربی برای این کار صف کشیده اند. ما مخالف انقیاد ملی توسط هر نیروی دخالتگر هستیم و سرنگونی رژیم اسلامی را نه وظیفه یک نیروی خارجی بلکه تکیه به نیروی خود و همراهی مردم ستمدیده جهانی می دانیم تجربیات جنبش انقلابی سالهای ۵۶ و ۵۷ با شرایط کنونی دارای تفاوت ها و اشتراکات زیادی در مبارزه و فضای اجتماعی ایران دارد. در آن سالها هم اپوزیسیون های مختلف بورژوازی ایران به دو تکه شدند بخشی حاضر شدند با رژیم جدید کار کنند و برخی مانند بختیار همکاری با شاه را ادامه دادند. اما برای غرب متحد شدن آن بخش از بورژوازی که حاضر شد با همکاری خمینی آلترناتیوی اسلامی را جلو برد، قابل قبول تر بود و کنفرانس گوادالپ هم بر آن مهر تأیید زد. مضمون این سیاست غرب نسبت به ایران همچنان باقی است اما در اشکال نوینی با شرایط جدید در حال اجراست.

جنبش هایی که به سرنگونی رژیم شاه انجامید، در طی سلطنت پهلوی شکل گرفته بودند برخی سازمان یافته و برخی ساماندهی نشده بودند. نفرت از رژیم استبدادی پهلوی و فضای بسته و سرکوبگرانه شاه، این اجازه را به دستگاه روحانیت (که به علت داشتن مواضع ضد کمونیستی مورد حمایت شاه بود) داد که به عنوان تنها آلترناتیو خود را با کمک نیروهای امپریالیستی بالا کشیده و به مردم تحمیل شود. موضوعی که در حال تکرار است. عناصری از نیروهای امریکایی و اسرائیلی با کمک رسانه ای مانند بی بی سی، صدای آمریکا، ایران اینترنشنال، من و تو و... به رضا پهلوی و دمیدن در بوق هایشان تلاش

دارند او را به چهره ای کاریزماتیک تبدیل کرده و به قدرت بنشانند و این همان کاریست که آنها با خمینی در سالهای ۵۶ و ۵۷ انجام دادند. اما این سیاست با موانع متعددی از جمله حضور نیروی جوان تحصیل کرده، جنبش کارگری مبارز، و...، دولتی کاملاً متهاجم و ایدئولوژیک در درون و چندپارگی غرب (بین اتحادیه اروپا و آمریکا) و حمایت چین و روسیه از عدم تغییر قدرت در ایران، روبرو هستند.

این اوضاع علاوه بر آن نیروی متحدی از چپها و دمکرات های پیگیر را می طلبد که علیه لات بازی و گردن کلفتی سلطنت طلبان برای بدست گیری تظاهرات در داخل و خارج از ایران بایستند و اجازه ندهند همچون نیروهای حزب الله در سال های بعد از ۵۷، مخمل تظاهرات نیروهای مترقی و پیشرو شوند. در تظاهرات های دور اخیر دو مسئله برجسته است، نفرت بی پایان به رژیم جمهوری اسلامی، طرد تفکرات مذهبی و استبداد سیاسی. این دو موضوع کار نیروهای پیشرو را برای سازماندهی آسانتر می کند. در عین حال ما می دانیم بعلت سرکوب طولانی کمونیست ها و محدود شدن مالی و رسانه ای ما در عرصه تبلیغات، جامعه و بویژه نسل جوان غیر دانشگاهی با خواست ها و تفکرات کمونیست ها بصورت بسیار کمتر آشناست. بسیاری از این آشنایی ها همراه با تبلیغات سنگین ضد کمونیستی از طرف جمهوری اسلامی و سلطنت طلبان با دروغ پردازی های حیرت آوری روبروست. ولی جنبش چپ دانشجویی در این مبارزات در حال آبدیده شدن و تجربه گیری های بیشتری است. جنبش کارگری از روز اول هم علیه نیروهای بورژوازی درون و بیرون حکومت موضع قاطعی داشت و تلاش کرد که اجازه ندهد طبقات حاکم جنبش کارگری را به پله ای برای رسیدن به قدرت تبدیل کند.

تاریخ نیروهای حاکم بعکس نیروهای کمونیست، حتی بعد از انقلاب مشروطیت تاریخ سرکوب آزادی، عدالت و عدم اجرای حداقل حقوق انسانی و نفی شهروندی انسان قرن بیست و بیست و یکم است. جنبش مشروطیت که بخاطر محدود کردن قدرت پادشاه شکل گرفت در نهایت با سرکوب های رضا شاهی به قدرتی مطلقه تر تبدیل شد. کاری که رضا شاه کرد در استبداد محمد رضا شاهی و خمینی و خامنه ای ولایت مدار تکرار شد. تاریخ ما تاریخ دخالت های نیروهای امپریالیستی برای بردن و آوردن هر دو رژیم پهلوی و اسلامی هم هست. دخالتی که همچنین ادامه دارد.

درعین حال طبقات فرودست اجتماعی هم بعد از دوران کوتاهی از سرکوب ها، مجدداً خیابانها را اشغال کردند و به مبارزات تا سرنگونی این رژیم های مستبد و خودکامه ادامه دادند. تاریخ دوران جدید که با انقلاب مشروطیت در ایران پا به عرصه حیات گذاشت یکدم از مبارزات

مقاومت توده ها انتخاب نیست؛ شرط بقا و پیروزیست



علیه فاشیسم جهانی و... بقیه از

صفحه ۱

رسیده، دیریا زود بار دیگر خون ها را می شورند و به مبارزه برای گرفتن حق خود بر خواهند خاست. باردیگر جریان راست فاشیستی با تکیه به نیروهای داخل ایران این جنبش را با امکانات عظیم تبلیغی به انحراف می کشند و به سود برنامه خود مصادره می کنند و احتمالاً این بار به تقاضای رضا پهلوی برای دخالت نظامی آمریکا و اسرائیل جواب مثبت می دهند و با حمله مستقیم نظامی تلاش می کنند قدرت سیاسی را در ایران جابجا کنند؛ کاری که در سال ۵۷ انجام دادند. برای پاسخ به چه باید کرد، مروری کنیم بر آنچه در این چند روزه دیمه خونین گذشت. سپس پردازیم به نقشه امپریالیسم و اسرائیل برای رژیم چنچ و تجزیه ایران و آخر به چه باید کرد پاسخ دهیم .

یکم - جنبش با اعتراض و اعتصاب بازار شروع شد، به سرعت دامنه آن گسترش یافت، اول در شهر های کوچک و سپس به شهرهای بزرگ رسید، دوم - این اعتراضات با اینکه در آغاز توسط بازاری ها دارای محتوای سیاسی براندازی نبود اما هنگامی که از بازار به بقیه مناطق رسید، سیاسی شد و تا « مرگ بر دیکتاتور» و « نه شاه خوبه نه رهبر» ارتقاء یافت. ولی نه ماشین سرکوب بکار گرفته شده بود و نه نشانه‌ای از قیام سراسری خونین برای بازگشت سلطنت.

سوم - آقای رضا پهلوی فرمان قیام را صادر می کند که مردم ادامه دهید، «نهراسید، رژیم در حال سقوط است». پیامی شبیه پیام مشترک بنی صدر و رجوی هنگام فرار از ایران «قیام کنید مردم، ما تا چهار روز دیگر بر میگردیم». ترا مپ هم ضمن تاکید که در کنارتان هستیم رهنمود میدهد، به ساختمان ها و سازمان ها حمله کنید، با همان زبانی که در ۶ ژانویه ۲۰۲۰ به طرفدارانش برای حمله به مجلس نمایندگان آمریکا داد.

چهارم - یک مصاف نا برابر بین یک نیرو مسلح مجهز، با داشتن امکانات وسیع نظامی در برابر فرماندهی از راه دور نا توان و بی تجربه پسر شاه و مشتکی کوچک گروه های مسلح در داخل ایران. نیروهای امنیتی جمهوری اسلامی با تاکتیک در کمین نشستن و اجازه دادن که نیروی برانداز سلطنت خواهان با تمام قدرت به میدان بیایند و شناسائی شوند. سپس با قطع رابطه نیروهای طرفدار آمریکا و اسرائیل با خارج، قیام کنندگان طرفدار سلطنت را در دام اندازند و قلع و قمع کنند. بگذارید اشاره ای گذرا به نقشه رژیم چنچ و

برای نفی استبداد و استثمار باز نایستاد. اما بورژوازی پراگماتیست از اصلاح طلب تا اصولگرا و هسته سخت قدرت در بیت خامنه ای قادر به فهم درست از تاریخ نیستند. دیکتاتورها تا زمانی که سر آنها را به سنگ نکوبی نه عقب می نشینند و نه قادر به اصلاح رفتار و نظریات خود هستند. سرنوشت آنها فقط فرستادنشان به گورستان تاریخ و بدست گیری قدرت توسط مردم و نیروهای مترقی و انقلابی است.

در عین حال فروکش این جنبش خیانت سلطنت طلبان و کسانی که خواستار قیام بودند ولی هنوز نفهمیده و نخواستار بودند که بفهمند با قیام توده ها علیه ارتجاع نباید بازی کرد، را بیش از پیش عیان کرد. متاسفانه در این شرایط خطیر عده ای از روشنفکران ایران که کاملاً بسوی راست فاشیستی گرویده اند در نامه ای سرگشاده به ترامپ عملاً خواهان حمله به ایران شده اند . با کشتاری که جمهوری اسلامی و دخالت عناصر مشکوک در تحریک تظاهرکننده گان انجام گرفته است، ترامپ پیام ادامه دهید کمک ها در راه است را داده است. پیامی که کاملاً دخالتگرانه و خارج از عرف بین المللی است.

این جنبشی برحق با تمامی توطئه های گوناگون از تبلیغات و دروغ پردازی رسانه ای تا دخالت ها و نفوذ عناصر در بین تظاهرکنندگان، بر علیه رژیم جمهوری اسلامی علیه فساد و جنایت در جریان است. بدون شرکت در این حرکت، بدون افشای نیروی اپوزیسیون راست فاشیستی، بدون متحد شدن جنبش کمونیستی، بدون کار دقیق سازماندهی، بدون تلفیق کار علنی و مخفی پیشروان جنبش های مترقی اجتماعی در بین مردم، سرنوشت این جنبش می تواند به جنبش های گذشته تبدیل شود. وقت تنگ است. آنرا دریابیم و اجازه ندهیم که تاریخی از شکست ورق زده شود.

اما تجربیات مثبت و منفی این جنبش ها راه انقلاب ایران را با دادن جانباختگان و سرکوب های زیادی بدست می آورد. راهی که نوید تحولات نوینی را در مبارزات طبقاتی می دهد.

ما به همه خانواده جانباختگان اخیر توسط رژیم جنایتکار اسلامی بخاطر از دست دادن عزیزان شجاع و آزاده شان تسلیت می گوئیم. آنها پیام آوران آینده ای بهتر برای مردم هستند. یادشان گرامی باد

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی علیه فاشیست های سلطنت طلب و راست افراطی

ع.غ

دیمه ۱۴۰۴

تجزیه احتمالی ایران داشته باشیم . یکم - در قدم اول استفاده از سلاح تحریم است با هدف ویرانی اقتصادی و در نتیجه تولید نارضایی در میان مردم. هر چقدر صاحبان قدرت اقتصادی سر سپرده تر باشند این سیاست تحریم ها موثر تر عمل می کنند. با توجه به شرایط فقر و بدبختی که در ایران بوجود آمده است می توان گفت بورژوازی ایران و در راس آن حاکمیت در این مورد نقش یاری دهنده را در پیاده کردن سیاست امپریالیست ها داشته اند. امپریالیسم آمریکا این سیاست را علیه بسیاری از کشور ها بکار گرفته است. بعضی ها مثل ایران با داشتن حاکمیتی رانت خوار و چپاولگر، اقتصادشان به ویرانی کشیده شده و بعضی ها نه، از جمله نمونه روسیه است که توانسته تاثیر تحریم ها را به صفر برساند. اما در مورد ایران وجود مشتی رانتخوار مافیایی در راس حاکمیت عملاً اقتصاد ایران را به لبه فرو پاشی سوق داده اند. درست از این منظر است که همچنان ترامپ و کشورهای امپریالیستی ارو پایی روی ادامه سیاست حد اکثری تحریم ها

پافشاری دارند و ترامپ همین روزها اعلام کرد هرکشوری که با ایران داد و ستد کند شامل ۲۵ درصد اضافه تعرفه خواهد شد. امروز در ایران شاهد موفقیت کامل تحریم ها هستیم که زمینه را برای شور ش های عظیم توده ای فراهم ساخته است.

دوم - سازماندهی یک توفان اساسی تبلیغی برای سیاه نمایی دشمن .

سوم - ایجاد یک رهبری آلترناتیو برای جایگزینی از طریق خریدن افراد سرشناس و جلب گروه ها برای تحقق نقشه راهبردی خود. در این مورد سیا که مسئولیت مستقیم این کار را به عهده دارد در این سال ها موفقیت چشم گیری نداشته است. این واقعیت را راس سابق سیا و وزیر امور خارجه اسبق آمریکا در دوره اول ترامپ آشکارا بیان کرد که ما با کمبود یک رهبری متحد و توانا در ایران روبرو هستیم. نتن یاهو تمام نیروی خود را بکارگرفت که رضا پهلوی را به عنوان آلترناتیو به ترامپ به قبولاند اما بنظر می رسد ترامپ در این مورد پیشنهاد دیگری را دارد . تکیه بر نیروی اصلاح طلبان که همچنان در داخلند .

چهارم - تقویت شورش های خیابانی و ایجاد شرایط ذهنی از طریق رسانه های پرو امپریالیستی در جامعه که حاکمیت در حال سقوط است. در این مورد در خیزش اخیر ترامپ مستقیماً سنگ تمام را گذاشت و تا آنجا رفت که دخالت مستقیم کرد که کمی شباهت به دستور چنگیزخان مغول به لشگر تجاوز گرش در حمله به ایران را داشت «



بزیند، بسوزانید، بکشید».

پنجم - ضربه نهایی ورود مستقیم نظامی. در چنین شرایطی است نیروهای مسلح خارجی وارد کار زار میشوند که در مورد ایران بخاطر ویژگی هایش به معنی بمباران هوایی و در هم کوبیدن کلیه امکانات حکمرانی است. تدارک هنوز برای این بند به اتمام نرسیده است. پس از این شکست فاجعه آمیز قیام رضا پهلوی با پشتیبانی تمام عیار موساد و ترامپ که بزیند، بسوزانید، تسخیر کنید؛ مطبوعات فاشیستی آمریکائی طرح تجزیه را بار دیگر به عنوان طرحی قابل اجرا پیش کشیده اند. اکنون پرسش این است که سرنوشت ایران چگونه رقم خواهد خورد؟

بورژوازی حاکم ایران، مار خوش خط و خالی است که هنوز توانایی سرکوب وسیعترین خیزش های توده ای را دارد. هنوز می تواند جنگ تجاوز گرانه ۱۲ روزه را تحمل کند، برنامه رژیم پنج آمریکایی - اسرائیلی را به رهبری رضا پهلوی پنجر سازد. اما کل نظام سرمایه داری جهانی و ایران دست در دست هم همانطور که در سال ۵۷ قدرت را دست به دست کردند، امروز هم احتمال دارد بار دیگر یک آلترناتیو بورژوائی دیگری را جابجا کنند. در این روز های سرنوشت ساز یک بار دیگر معلوم شد تضاد بین جناح های جمهوری اسلامی هنگامی که بود و نبود آنها زیر سوال رود تخفیف می یابد و متحد می شوند. اینطور که می گویند درهای مذاکره باز است. سرشت و ماهیت چنین تغییری همچنان بورژوازی است و در خدمت امپریالیسم و سرمایه داری وابسته بدان است.

راه مقاومت واقعی در برابر فاشیسم نوین - صهیونیسم و امپریالیسم ترامپی، راهی از پایین است که توده های عظیم مردم در سراسر جهان، زیر پرچم اتحاد، مبارزه، پیروزی در پیش گرفته اند. نجات ایران و مقاومت واقعی در برابر تجاوز خارجی تنها به دست مردم و از مسیر سازمان یابی توده ای ممکن است. کارنامه رژیم جمهوری اسلامی از همان روزهای استقرارش تا بحال نشان می دهد که ایدئولوژی اسلامی آن ضد کمونیستی، خیره گرا و انحصار طلبانه و سکتاریستی است و تولیدش فقر و بدبختی برای اکثریت عظیم مردم است.

اتکا به اکثریت عظیم مردم ایران و در شرایط کنونی تنها از طریق نمایندگان واقعی آنان، یعنی شوراهای کارگری، تشکیلات مستقل زنان، پرستاران، معلمان و بازنشستگان - میسر است. سال هاست فریاد آزادی تشکیلاتی زیر فشار زندان و شکنجه خفه شده است. سال هاست سازماندهندگان و قلم به دستان کارگری را می کشند یا منزوی می کنند. اتحاد

وسیع توده های مردم برای درهم شکستن سیاست های عوامل وابسته به امپریالیسم و صهیونیسم، و زدودن هرگونه توهم نسبت به «کرامت آمریکا»، است.

کمونیست ها انقلاب می خواهند: انقلابی ریشه ای با هدف براندازی کل نظام سرمایه داری، پیروزی کارگران و زحمتکشان و استقرار حکومتی نوین شورایی برای گذار به جامعه بی طبقه. آنان تنها نیرویی هستند که از خواست های اکثریت عظیم مردم دفاع می کنند، سرمایه داری را منشأ درد و رنج مردم و جنگ ها می دانند و آلترناتیو کارگری - سوسیالیستی را به عنوان تنها دژ مستحکم در برابر تجاوزات امپریالیستی طرح می کنند. بر ماست که همچنان روی شعار «چاره رنجبران، وحدت و تشکیلات است» پافشاری کنیم. بر ماست که برای ایجاد حزب کمونیست متحد و واحد ایران، در پیوند با جنبش کارگری، مبارزه کنیم.

بر ماست که علیه جنگ تجاوزکارانه آمریکا و اسرائیل و دخالت در امور ایران مبارزه کنیم. و بر ماست که بر خط مشی راستین پرولتری جهانی که صف کارگران و مردم ستمدیده میلیاردی در برابر مشت کوچک سرمایه داران پافشاری کنیم و مبارزه علیه نظام سرمایه داری و امپریالیسم را تا پایان به پیش بریم. سرنگون باد نظام سرمایه داری جمهوری اسلامی

مرگ بر امپریالیسم و صهیونیسم
زنده باد سوسیالیسم

دیلیم - دیماه ۱۴۰۴

گذار تاریخی و نیروی... بقیه از صفحه ۱

ناگهان عوض شد به این معنا که باید «صرفه جویی» و «ریاضت اقتصادی» را پیشه کرد، «واقع بینی» و «تحمل شرایط سخت» را پذیرفت.

در همین زمان است که شکافی عمیق شکل گرفت؛ شکافی میان روایت رسمی و تجربه زیسته. به مردم گفته شد این فداکاری ها لازم است تا «نظام» نجات پیدا کند. اما پرسشی ساده و در عین حال خطرناک مطرح شد: کدام نظام؟

نظمی که در لحظه بحرانی فقط خودش را نجات می دهد، اما هزینه را به پایین جامعه منتقل می کند، چگونه می تواند مشروعیت

اخلاقی داشته باشد؟ این پرسش ساده بود، اما مستقیم به قلب هژمونی می زد.

هژمونی چیست و چرا فرسوده شد؟ هژمونی صرفاً زور نیست. اگر زور کافی بود، تاریخ پر از نظم های پایدار می بود. هژمونی یعنی ترکیب زور و رضایت؛ یعنی حتی وقتی مردم ناراضی اند، در نهایت بپذیرند که «بدیل بهتری وجود ندارد» و این نظم با همه ایرادهایش بهترین گزینه ممکن است.

اما بحران های پیایی این پذیرش را فرسوده کردند. وقتی بحران ها تکرار می شوند و پاسخ ها همیشه یک طرفه اند، رضایت آرام آرام تحلیل می رود. مردم می بینند که در هر بحران، یک گروه خاص نجات داده می شود و اکثریت باید «تحمل کنند». این تجربه ی تکرارشونده، بی صدا پایه های هژمونی را می خورد.

اینجاست که وارد قلمرو امپریالیسم در حال افول می شویم: وضعیتی که در آن قدرت مسلط هنوز ابزارهای عظیم نظامی، مالی و رسانه ای دارد، اما دیگر نمی تواند نظمی بسازد که اکثریت مردم در داخل و در سطح جهانی آن را مشروع بدانند. در چنین شرایطی، یک راه کلاسیک همیشه پیش روی نظم مسلط بوده است: انتقال بحران به بیرون. اگر درون مترویل نمی توان نارضایتی را مهار کرد، باید فشار را صادر کرد؛ به پیرامون، به کشورهای ضعیف تر، به ملت هایی که امکان مقاومت محدودتری دارند.

این منطق تازه نیست، اما در امپریالیسم در حال افول آمریکای هژمون شکل افراطی تری به خود می گیرد. جنگ ها پایان نمی یابند، چون قرار نیست پایان یابند. عراق، افغانستان، لیبی، سوریه، یمن و سپس اوکراین هر کدام داستان خاص خود را دارند، اما همه در یک منطق مشترک جا می گیرند.

در این مرحله از سرمایه داری جهانی، جنگ دیگر ابزار پیروزی نهایی نیست؛ ابزار مدیریت بحران است. جنگ قرار نیست مسئله ای را حل کند؛ قرار است نظم موجود را حتی اگر شده بصورت موقت سرپا نگه دارد. به عبارت دیگر وقتی اقتصاد دیگر نمی تواند رشد پایدار ایجاد کند، جنگ راه انداختن بازار می سازد. و وقتی سیاست داخلی مشروعیت ندارد، دشمن خارجی ساخته میشود و بهمین ترتیب وقتی جامعه از نابرابری خسته است، بحران امنیتی می سازد.

به همین دلیل است که جنگ ها کشدار می شوند؛ بدون پیروزی روشن و بدون پایان مشخص. پایان جنگ، پایان کارکرد آن است، و امپریالیسم فاز کنونی به این کارکرد نیاز دارد.

تحریم؛ جنگی که دیده نمی شود اما همه چیز به بُمب و تانک ختم نمی شود.



در بسیاری موارد، تحریم جای جنگ را می‌گیرد؛ با هزینه‌ی کمتر و مسئولیت‌پذیری کمتر. تحریم‌ها نه فقط برای تنبیه دولت‌ها، بلکه برای انتقال بحران به زندگی روزمره‌ی مردم طراحی می‌شوند.

تحریم یعنی چه؟ یعنی وقتی اقتصاد داخلی تحت فشار است، بتوان گفت: «مشکل از آن‌هاست، نه از ما».

ایران و ونزوئلا دو نمونه‌ی روشن این منطق‌اند؛ دو کشور با تفاوت‌های تاریخی و سیاسی بسیار، اما با تجربه‌ای شگفت‌آور مشابه.

ونزوئلا یکی از بزرگ‌ترین ذخایر نفت جهان را دارد. روی کاغذ، باید کشوری ثروتمند باشد. اما تحریم‌ها کاری کردند که نفت دیگر تضمین زندگی نباشد؛ نه چون کسی نمی‌خواست نفت بخرد، بلکه چون مسیر پول بسته شد.

پول نفت در حساب‌ها قفل شد. دارو به‌سختی وارد شد. غذا گران شد. رسانه‌های جهانی گفتند: «سوسیالیسم شکست خورد». اما کمتر کسی گفت وقتی دسترسی به سیستم مالی جهانی قطع می‌شود، حتی ثروت هم فلج می‌شود.

روایت مسلط دائماً تکرار شد: «اگر تسلیم شوید، اگر امتیاز بدهید، اوضاع بهتر می‌شود». اما تجربه چیز دیگری نشان داد. هر عقب‌نشینی، اشتها را بیشتر کرد. تحریم نه برای تغییر سیاست، بلکه برای فرسایش اجتماعی به کار رفت.

در ایران، تحریم سال‌هاست بخشی از زندگی روزمره شده است؛ نه به‌عنوان یک رویداد سیاسی، بلکه به‌عنوان تجربه‌ای ملموس: دارویی که پیدا نمی‌شود، قطعه‌ای که وارد نمی‌شود، پولی که منتقل نمی‌شود، آینده‌ای که معلق می‌ماند.

تحریم در ایران فقط فشار اقتصادی نیست؛ ابزار روایت‌سازی هم هست. در بیرون گفته می‌شود «مشکل مدیریت داخلی است». در درون، بخشی از بورژوازی نئولیبرال همین روایت را تکرار می‌کند: «دنیا همین است؛ قوی‌ترها تصمیم می‌گیرند».

اما این توضیح، واقعیت را پنهان می‌کند. اگر مسئله فقط مدیریت بود، چرا هر کشوری که از مدار سلطه خارج می‌شود با الگویی مشابه مواجه می‌شود؟ چرا ونزوئلا، ایران، کوبا و سوریه با همه‌ی تفاوت‌ها یک تجربه‌ی مشترک دارند؟

در این میان، نقش بورژوازی نئولیبرال طرفدار غرب حیاتی است. این طبقه در دوران بحران هژمونی، نقش انتقال‌دهنده نظم مسلط را بازی می‌کند. به جامعه می‌گوید: «مشکل از ساختار جهانی نیست؛ مشکل از خود ماست». یا می‌گوید: «دنیا قانون جنگل

طرح مطالبه، به صحنه‌ی فرسایش نیروهای اجتماعی بدل می‌شود و هرچه این فرسایش عمیق‌تر شود، سناریوهای خطرناک‌تری روی میز می‌آید: از تشدید شکاف میان اقلیت‌های ملی و منطقه‌ای تا رؤیای تجزیه و فروپاشی کامل.

اینجاست که تجربه‌ی سوریه نه به‌عنوان قیاس سطحی، بلکه به‌عنوان هشدار تاریخی معنا پیدا می‌کند. سوریه نه با یک حمله‌ی ناگهانی، بلکه با مصادره‌ی اعتراض و تحمیل قهر زودرس به سمت فاجعه رانده شد. تبدیل مطالبات اجتماعی به جنگ داخلی تصادف نبود؛ پروژه بود.

در این معنا، اغتشاش نقطه‌ی مقابل نظم مسلط نیست؛ مکمل بحران‌زای آن است. هم فشار خارجی را توجیه می‌کند، هم سرکوب داخلی را تشدید و هم جامعه را یک گام دیگر به سمت فرسایش و چندپارگی می‌برد.

چرا این ابزارها دیگر کار نمی‌کنند؟ اینجا باید به توضیح واضح‌تر بازگشت. چرا انتقال بحران به بیرون دیگر مثل گذشته رضایت نمی‌سازد؟ چون بحران هژمونی عمیق‌تر از آن است که با فشار حل شود. فشار ممکن است اطاعت کوتاه‌مدت بیاورد، اما رضایت نمی‌سازد. و بدون رضایت حتی در سطح جهانی هژمونی دوام نمی‌آورد. جنگ و تحریم می‌توانند بترسانند، اما نمی‌توانند آینده‌ای قانع‌کننده بسازند.

نشانه‌های این فرسایش فقط در کشورهای پیرامونی و نیمه پیرامونی نیست؛ در خود مرکز نیز دیده می‌شود: رشد راست افراطی، بی‌اعتمادی به رسانه‌های رسمی، شکاف‌های اجتماعی عمیق و احساس بی‌آیندگی در میان نسل‌های جوان. همه‌ی این‌ها نشانه‌هایی‌اند از اینکه نظم مسلط دیگر داستانی برای آینده ندارد.

در چنین فضایی، سیاست به سمت اسطوره بازمی‌گردد: قهرمان، دشمن، فتح و عظمت ازدست‌رفته. سیاست «مگا» در همین بستر معنا پیدا می‌کند. وقتی نظم نمی‌تواند رضایت بسازد، به نمایش قدرت پناه می‌برد. زورگویی عریان، خط و نشان کشیدن، تهدید و حتی بازی با خطر جنگ‌های بزرگ‌تر تا مرز هسته‌ای که نه نشانه‌ی اعتمادبه‌نفس، بلکه علامت اضطراب هژمونیک است. هرچه توان رهبری کمتر می‌شود، اتکا به زور بیشتر می‌شود.

اگر نظم مسلط واقعاً قادر به اداره‌ی جهان بود، این حجم از بحران‌های هم‌زمان اقتصادی، جنگی، زیست‌محیطی و اجتماعی انباشت نمی‌شد. امپریالیسم در فاز کنونی بیش از آنکه نشانه‌ی قدرت مطلق باشد، نشانه‌ی ناتوانی در بازتولید نظم است.

است». اما یک پرسش اساسی باقی می‌ماند: چرا هر نارضایتی اجتماعی لزوماً به جنبش رهایی‌بخش تبدیل نمی‌شود؟

چرا گاهی اعتراض به حق مردم، نه به پیشروی اجتماعی، بلکه به آشوب و قهر زودرس می‌انجامد؟

پاسخ را نمی‌توان فقط در خیابان یا فقط در فشار اقتصادی جست‌وجو کرد. میان اعتراض اجتماعی و فروغلتیدن آن به آشوب، فرآیند مصادره وجود دارد؛ فرآیندی که در آن مطالبات واقعی مردم از دست‌شان خارج می‌شود و در خدمت پروژه‌های دیگر قرار می‌گیرد.

در دی‌ماه، نارضایتی واقعی بود. فشار معیشتی، فرسایش امید و انباشت خشم انکارناپذیر بود. آمدن مردم به خیابان نه عجیب بود و نه نامشروع. آن‌چه خطرناک شد، ریزش شدن این اعتراض بود؛ جایی که زبان مطالبات اجتماعی جای خود را به کنش‌هایی داد که نه افق داشتند و نه امکان پیشروی.

اینجاست که نقش عوامل بومی هم‌راستا با پروژه‌های امپریالیستی و صهیونیستی برجسته می‌شود. این نیروها لزوماً اکثریت نیستند، اما در لحظه‌ی بحران؛ صدا، تصویر و جهت را در دست می‌گیرند. هدف آن‌ها نه تحقق مطالبات مردم، بلکه شتاب‌دادن به فروپاشی است.

منطق آن‌ها ساده اما خطرناک است: هرچه قهر زودتر، بهتر. هرچه رویارویی خشن‌تر، مطلوب‌تر و هرچه امکان گفت‌وگو و سازمان‌یابی کمتر، شانس «سوریه‌سازی» بیشتر.

در این چارچوب، اعتراض اجتماعی باید هرچه سریع‌تر به تقابل عریان کشیده شود؛ نه برای پیروزی مردم، بلکه برای شکستن جامعه. تحمیل قهر زودرس، جامعه‌ای را که هنوز سازمان نیافته به میدان رویارویی‌ای می‌کشانند که نتیجه‌اش از پیش معلوم است: سرکوب، فرسایش و بسته‌شدن امکان کنش عقلانی.

در این جا بار دیگر نقش بورژوازی نئولیبرال و رسانه‌های هم‌صدا با آن روشن می‌شود. آن‌ها از یک‌سو ریشه‌های ساختاری بحران یعنی تحریم، فشار خارجی و جنگ اقتصادی را حذف می‌کنند، و از سوی دیگر هر صدای محتاط و هر دعوت به سازمان‌یابی را به «سازش‌کاری» یا «ترس» متهم می‌کنند. نتیجه، تخریب آگاهانه‌ی امکان سیاست است.

در چنین فضایی، اعتراض دیگر ابزار فشار اجتماعی نیست؛ سوخت پروژه‌ی بی‌ثبات‌سازی می‌شود. خیابان به‌جای محل

تحریم، ایجاد نارضایتی، اغتشاش و دخالت نظامی؛ این است چهره‌ی واقعی امپریالیسم



مخدوش کنند و آن را به صورت آگاهانه در صفوف اعتراضات مردمی مورد حمله قرار دهند؛ تلاشی هدفمند که نه برای نقد سالم و صادقانه بلکه برای تضعیف نیروهای مترقی ای صورت میگیرد که ریشه در مطالبات واقعی کارگران زحمتکش و فرودستان جامعه دارند. این قبیل اقدامات مخرب عملاً جنبش مستقل کارگری و فعالان کارگری را هدف قرار میدهد؛ چرا که به خوبی میدانند تنها نیرویی که میتواند ساختارهای ناعادلانه استثمار و تبعیضهای سیستماتیک را به چالش بکشد طبقه ی کارگر در کلیت خود - شامل زنان و مردان - و جنبشهای پیشرویی است که ریشه در رنج عمیق و مقاومت تاریخی مردم دارد.

جمهوری اسلامی سالیان متمادی با سرکوب مستمر تلاش کرده است مانع ایجاد و گسترش تشکلهای مستقل کارگری در کشور شود؛ زیرا به خوبی آگاه است که جنبش مستقل کارگری نه تابع منافع سرمایه داران و حکام است و نه حاضر میشود در منطق سودپرستی و استثمار ادغام شود.

ما کارگران میدانیم که در ایران فارغ از نوع و شکل حکومت، سرمایه داران همواره در پی کار ارزان و کارگران بی صدا و بی تشکل بوده اند؛ میدانیم که تنها طبقه ی کارگر و جنبشهای برابری طلب هستند که برای آموزش و درمان رایگان و همگانی مبارزه میکنند؛ میدانیم که تنها این جنبشها دسترسی به مسکن مناسب را یک حق انسانی میدانند نه امتیاز و میدانیم که سیاست باید به نفع همه ی مردم کشور، محرومان و ستم دیدگان باشد و به عرصه ای برای مشارکت حداکثری مردم از پایین بدل شود، نه انحصار قدرت در دست طبقات بالا و رهبران خود گمارده

جنبش مستقل کارگری ایران جنبش دانشجویی جنبش زنان و تمامی جنبشهای آزادی خواه و برابری طلب در سراسر کشور - از جمله در مناطق به حاشیه رانده شده - بارها نشان داده اند راهی که به بازتولید استثمار لجام کسبخته و استبداد بینجامد و مردم را به حاشیه براند، راه رهایی نیست؛ راه ساختن جامعه ای، انسانی برابر و آزاد نیست.

جنبش و فعالان کارگری باید با صدایی بلند اعلام کنند ما در کنار مردم محروم و ستم دیده ایستاده ایم. ما چند دهه هزینه نداده ایم که این بار عده ای دیگر بر سرنوشت ما سوار شوند. باید اعلام کنیم - و همگان بدانند - که برای تحقق عدالت اقتصادی و اجتماعی و برای رهبری و مشارکت حداکثری کارگران و

دادههای مرتبط با نفت، تحریم و اقتصاد ایران. ۵- نئولیبرالیسم، بورژوازی وابسته و ترجمه ی ایدئولوژیک بحران A Brief History of Neoliberalism - دیوید هاروی مرجع کلیدی برای فهم منطق نئولیبرالی و پیامدهای طبقاتی آن. Manufacturing Consent - نوآم چامسکی و ادوارد هرمن درباره نقش رسانهها در بازتولید هژمونی. The New Right - استوارت هال پیوند نئولیبرالیسم، سیاست راست و مدیریت بحران اجتماعی.

۶- فاشیسم، اسطوره، سیاست اضطراب The Anatomy of Fascism - رابرت پکستون فاشیسم به مثابه واکنش نخبگان به بحران. How Fascism Works - جیسون استنلی نقش اسطوره، دشمن سازی و سیاست ترس. Mythologies - رولان بارت برای فهم اسطوره به عنوان ابزار قدرت (بسیار مفید برای بخش «مگا» و زور عریان). ۷- گذار تاریخی، چندقطبی شدن و آینده The Global Turbulence - سمیر امین گذار از هژمونی امپریالیستی و نقش جهان پیرامونی.

Has Capitalism Failed? - ایمانوئل والرشتاین بحران نظام جهانی و افقهای پساسرمایه داری. Tricontinental Institute for Social Research پژوهشهای معاصر درباره امپریالیسم، مقاومت و نظم جهانی جدید.

بیانیه رضا شهابی... بقیه از صفحه ۱

جنبش مستقل کارگری که از بطن همین جامعه برخاسته است نقشی تاریخی و تعیین کننده داشته و دارد؛ نقشی که نه با اجازه ی قدرتهای تمامیت خواه و سرمایه داران سودجو، بلکه با اتکا به آگاهی سازمان یافتگی و همبستگی کارگران و خانواده های کارگری ایفا شده و خواهد شد.

در روزهای اخیر شاهد بوده ایم که برخی جریانهای فرصت طلب و وابسته به منافع قدرت چه در داخل و چه در خارج از کشور با شعارهای انحرافی و کارزارهای سمی سازمان یافته میکوشند چهره ی رهایی خواه و مبارز جنبشهای چپ و سوسیالیستی را

اما همین وضعیت، میدان گذار را باز می کند. نه به معنای پیروزی خودکار، بلکه به معنای باز شدن امکان. مردم جهان، چه در مرکز و چه در پیرامون آرام آرام یاد میگیرند الگو را تشخیص دهند. این آگاهی هنوز پراکنده و سازمان نیافته است، اما وجود دارد؛ و همین وجود، نشانه ی آغاز گذار تاریخی است؛ گذاری که هنوز شکل نهایی اش روشن نیست، اما نیروهای تعیین کننده اش آرام آرام در حال نمایان شدن اند.

ادامه دارد صفا دیماه ۱۴۰۴ منایح مورد استفاده و برای مطالعه گسترده تر

۱- امپریالیسم، هژمونی و بحران ساختاری سرمایه داری Imperialism, the Highest Stage of Capitalism - ولادیمیر ایلیچ لنین متن کلاسیک برای فهم پیوند سرمایه مالی، انحصار و جنگ؛ پایه ی نظری تحلیل امپریالیسم. The New Imperialism - دیوید هاروی مفهوم «انباشت از طریق سلب مالکیت» و توضیح امپریالیسم در دوران نئولیبرالی. The Long Twentieth Century - جووانی آریگی تحلیل چرخه های هژمونیک و افول قدرت های مسلط در سرمایه داری جهانی.

۲- بحران ۲۰۰۸، مالی سازی و شکاف روایت/ واقعیت The Great Financial Crisis - جان بلامی فاستر و فرد مگداف توضیح مارکسیستی بحران ۲۰۰۸ و نقش سرمایه ی مالی. Too Big to Fail - اندرو راس سورکین روایت مستند از نجات بانکها و منطق طبقاتی پشت تصمیمها.

Monthly Review مجموعه ای غنی از مقالات درباره بحران، امپریالیسم متأخر و نئولیبرالیسم.

۳- تحریم، جنگ اقتصادی و فرسایش اجتماعی The Economic Weapon - نیکلاس مولدر تاریخ تحریمها به عنوان ابزار جنگ مدرن. Center for Economic and Policy Research گزارشهای مستند درباره آثار تحریمها بر ونزوئلا.

UN Special Rapporteur on Unilateral Coercive Measures گزارشهای حقوق بشری درباره تحریمها و پیامدهای انسانی آنها.

۴- ونزوئلا، ایران و تجربه ی زیسته ی تحریم Venezuelananalysis منبع تحلیلی برای پیگیری تحریمها، اقتصاد و سیاست ونزوئلا. Middle East Economic Survey برای



زحمتکشان از هیچ تلاشی فروگذار نخواهیم کرد.

رضا شهابی

کارگر اخراجی، عضو سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه

خیزش عظیم توده‌ها و وظایف عاجل

قیام و خیزش مردم ستمدیده و استثمار شده که رژیم سرمایه داری حاکم توانایی پاسخ به خواست های آنها را ندارد، امریست برحق و باید با تمام نیرو کمونیست ها از آن دفاع کنند و برای پیروزی آن تلاش نمایند. سرکوب خونین آن که روش همیشگی حاکمیت جمهوری اسلامی بوده است محکوم است

تاریخ مردمان سرزمین کهن پهناور ایران، تاریخ قیام ها، شورش ها، خیزش ها و قیام ها و انقلاب بوده است. مردمانی از قدیمی ترین انسان های اولیه، هزاران سال قبل از شکل گیری جامعه طبقاتی زیستن را با احترام به طبیعت و در اشتراک همگانی و برابری زن و مرد در کارنامه خود دارند. همچنین پس از ایجاد جامعه طبقاتی تاریخ این مردمان مقاومت و مبارزه برای حفظ خانه و کاشانه خود در برابر تجاوزات بیگانگان و تلاش برای حفظ فرهنگ و هویت جمعی خود بوده است .

امروز بار دیگر مردمانش با چالش عظیمی از داخل و خارج روبروست با آگاهی از این تاریخ کهن و مبارزه ستم دیدگان و استثمار شوندگان این سر زمین برای استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی در قرن اخیر و با جمع بندی از این پراتیک اجتماعی در پرتو تئوری مبارزه طبقاتی که قدرت خود را از تحلیل مشخص از وضع مشخص می گیرد می توان پاسخ درست به پرسش چه باید کرد امروز داد. خیزش دوباره توده ها، شرکت فعال و میدانی امپریالیسم آمریکا و اسرائیل برای تغییر رژیم و استقرار نظام سلطنتی و سرکوب شدید در برابر این تعرض توسط حاکمیت، بحران عمیق اجتماعی، سیاسی و اقتصادی را شدت بخشیده که جامعه را به لبه پرتگاه کشانده است. تنها راه برای خروج از این وضع انقلابی به سود اکثریت عظیم مردم است. بازگشت به عقب و ادامه همان وضع پاسخی است شکست خورده. تنها انقلابی از پائین و شرکت فعال طبقه کارگر و زحمتکشان در آن می تواند ایران را نجات دهد.

برنامه ای که بیش از یک قرن است کمونیست ها و سوسیالیست ها آشکارا به عنوان آلترناتیو مطرح کرده اند. انقلاب ۵۷ را با عظیم ترین جنبش توده ای آن با سرکوب نیروهای کارگری و آلترناتیو کارگری و سوسیالیستی به شکست کشاندند اما بازماندگان آگاه این جنبش بار دیگر بر خاستند، خون های رفقای جانباخته خود را شستند و با جمع بندی از گذشته با درایت بیشتر به مبارزه ادامه دادند. امروز جنبش کارگری و کمونیستی ایران با تمام پراکندگی هایش روی یک خطمشی سیاسی عمومی بر اساس برنامه یک انقلاب اجتماعی ریشه ای مشترک است و مبارزه برای تبدیل آن به گفتمان عمده جنبش کارگری - کمونیستی در دستور همگی است.

شعار استقلال ، آزادی و عدالت اجتماعی که محتوای اساسی برنامه جنبش دموکراتیک و چپ ایران در دوران انقلاب ۵۷ بود با توجه به تغییرات عظیم اجتماعی جهانی به روز شده است. بر سر چنین انقلابی که می توان آنرا انقلابی کارگری برای براندازی نظام سرمایه داری و استقرار حکومت شورائی گذار نامید اکثر نیروهای چپ و کمونیست توافق دارند. این اشتراک نظر به آسانی میسر نشده است. اکنون بیش از یک قرن است مارکسیسم به ایران راه یافته است، سوسیالیست ها و کمونیست های ایران راه سخت و بفرنجی برای رسیدن به شناخت درست جامعه کنونی ایران طی کرده اند. این وظیفه همچنان باقی است و مبارزه بین دو خطمشی در درون جنبش کارگری و کمونیستی همچنان ادامه خواهد یافت و همچنان بر سر ویژگی های جامعه ایران و سوسیالیسم ایران، جدال نظری ادامه می یابد. این امر از ماهیت انقلاب ایران، دخالت گری های قدرت های خارجی و موقعیت ژئوپلیتیک ایران، صف آرائی دشمنان آن که روند بفرنج و سختی را تحمیل کرده است بر می خیزد. تاریخ بیش از صد سال مبارزه طبقه کارگر ایران و پیشروان سیاسی این طبقه نشان میدهد که پرولتاریا برای تحقق وظیفه گورکنی خود با توجه به شرایط جامعه ایران، دوران تاریخی امپریالیسم و انقلابات پرولتاریایی برنامه حزب کمونیست واحد باید در سه زمینه استوار باشد و از همان آغاز آشکارا آنرا بیان کند: این سه زمینه عبارتند از :

مبارزه برای استقلال و علیه امپریالیسم

مبارزه برای آزادی و علیه استبداد مطلقه، ستم به ملیت ها، زنان و اقلیت های مذهبی

مبارزه برای عدالت اجتماعی و علیه استثمار کارگران و زحمتکشان

هنگامی که از مبارزه طبقاتی در جامعه ایران حرف میزنیم - کشوری که انقلاب بورژوا دموکراتیک

آن در بستر جامعه ای نیمه مستعمره و در دوران امپریالیسم و انقلابات پرولتاریایی جریان داشته و نیز همچنان قدرت های امپریالیستی، گرایش های ارتجاعی، سلطنتی و اسلامی موجودند، محتوای انقلاب سوسیالیستی هم باید متأثر از این شرایط ویژه اجتماعی و تاریخی باشد. این برنامه باید در برگیرنده خواست های وسیعترین توده را پوشش دهد. چنانچه به کلیه حرکت های اجتماعی و خیزش های توده ای صد سال گذشته نظر افکنیم اکثر این جنبش ها نتوانسته اند حامل هر سه زمینه تواما باشند. در ایران حزب پیشرو سیاسی طبقه کارگر برای پیروزی، چون امپریالیسم موجود است باید هم برای استقلال ایران، هم برای آزادی از ستم به ملیت ها و زنان و هم علیه استثمار شدید مزد بگیران تواما مبارزه کند. در این روند بفرنج تاریخی، مبارزه طبقاتی میان دو طبقه اساسی جامعه طبقه کارگر و طبقه سرمایه دار، همچنان نیروی محرکه تکامل جامعه است و مبارزه برای استقلال، آزادی و علیه ستم و استثمار جزوی از برنامه سوسیالیستی پرولتاریاست.

مبارزه برای استقلال

در سطح جهانی که جامعه ایران جزوی از آنست و در چهار راه حوادث این جهان از قدیم قرار داشته است؛ امپریالیسم به عنوان مرحله ای از تکامل سرمایه داری که تعریف لنین آنرا دوران انقلابات پرولتاریایی می نامد نه تنها در این صد سال گذشته حامی و دستیار دشمن طبقاتی طبقه کارگر ایران بوده است بلکه بطور مستقیم در ایران کودتا کرده و تجاوز کرده است

مبارزه علیه ستم

اکثریت مردم ایران نه تنها تحت غارت و ستم همگانی امپریالیسم جهانی هستند بلکه از استبداد و ستم حاکمیت مطلقه شیعگری ایران که زنان ستمدیده نیمی از آن هستند، ملیت های مختلف که حتا از آموزش به زبان مادری خود محرومند آزادی و برابری می خواهند.

مبارزه علیه استثمار مضاعف طبقه کارگر

استثمار نیروی کار در ایران یکی از شدیدترین ها در سطح جهانی است. تسلط طولانی اقتصاد نئولیبرالیستی در ایران، تحریم های شدید اقتصادی توسط آمریکا و دیگر کشورهای امپریالیستی این وضع اسفناک را بی رحمانه توسط مشتی سرمایه دار تحمیل کرده است.

نتیجه

طبقه کارگر تنها طبقه ایست که برنامه سیاسی اش در بر گیرنده این مجموعه سه گانه خواست های نود و نه درصد مردم ایران است. چنین



کمونیست ها و تشکل های کمونیستی کنونی وظیفه دارند نه تنها از جنبش های جاری اجتماعی دفاع کنند بلکه مهمتر با این جنبش ها پیوند زنند و صحت و سقم سیاست های خود را در عمل با توجه به خواست و نظرات توده ها به آزمایش گذارند. بحران ساختاری جامعه کنونی که ادامه بحران ساختاری رژیم سرمایه داری شاهنشاهی است تضاد اشدی ناپذیر میان خواست توده های میلیونی و رژیم حاکم - قدرت مطلقه ولایت فقیه حکمرانی به شدت حاد شده است. اقتصادی که خمینی می گفت مال خر است امروزه در گل فرورفته و بجای خدمت به مردم به مشتی کوچکی رانت خوار و دزد و غارتگر خدمت می کند. شیوه حکمرانی اسلامی طبق قانون شریعه مذهب ۱۲ امامی با سرکوب های خونین مخالفان تحت عنوان ملحد و دهری مذهب مشروعیت کامل خود را از دست داده و اکثریت عظیم مردم ایران را به مخالفت با آن سوق داده است. با این قیام جاری حتا اگر حاکمیت موفق به سرکوب آن شود بازگشت به عقب و ادامه شیوه حکمرانی مثل سابق ممکن نیست. برای سال ها حاکمیت تلاش کرده تا مردم را سرگرم انتخاب میان بد و بدتر کند، جناحی را خوب و جناحی را بد عرضه دارد این بازی سیاسی توسط توده ها با شعار "اصلاح طلب اصولگرا تمام شد ما چرا" مهر باطل خورده است. امروز در ایران توده ها چنین حکومتی را نمی خواهند. اما آلترناتیوی که به خواست آنها پاسخ مثبت دهد و در سیاست و تاکتیک بتوانند در نبرد های پی در پی پیروزی بدست آورد موجود نیست. وظیفه کمونیست ها پاسخ به این احتیاج جنبش است. بدون شک این آلترناتیو تنها در حرکت از این جنبش های توده ای و اعتراضی، تقویت آنها و شرکت در آنها بیرون می آید نه در انتقاد از آنها و یا شرکت نکردن در آن ها چون رهبریش معلوم نیست.

دیر یا زود بار دیگر توده ها در سراسر ایران برای گرفتن حق خود بر خواهند خاست و بار دیگر توفانی عظیم برای تغییر، شاید خونبارتر سقف را خواهد شکست. کجاست حزب کمونیستی متحد و سراسری که با آن همراه شود و برای پیروزی آن نقش تاریخ سازی را ایفا کند. آیا بازهم کمونیست ها در بیرون از این میدان به نظاره گری و در بهترین حالت به پژوهشگری مشغول خواهند بود یا نه کنشگر و پای در عمل برای پیروزی با اتحاد و یکی شدن خود در یک حزب کمونیست واحدی تلاش خواهند کرد؟

محسن رضوانی

انقلاب سوسیالیستی، منطبق با اصول و برنامه مشخص منطبق با شرایط ایران کنونی عبارت از مبارزه برای سرنگونی نظام سرمایه داری حاکم و پشیمانان امپریالیستی آن است

وظایف مبرم و فوری در برابر کمونیستها

یکم - با تمام نیرو، متمرکز و همه جانبه به تقویت جنبش کارگری بپردازند. از کادر های پیشتاز جنبش کارگری چون مردمک چشم حفاظت کنند و استخوانبندی تشکیلات خود را در چنین جنبشی استوار سازند. کادر های پیشرو نقش ملات را در همبستگی و یکی شدن جنبش کمونیستی ایفا می کنند .

دوم - سازماندهی مبارزه ای همه جانبه ایدئولوژیکی با گرایش های انحرافی در جنبش کمونیستی برای رسیدن به یک درک مشخص از انقلاب کنونی ایران، نقد الگو برداری، دگماتیسم و رویزیونیسم، حرکت از واقعیات جامعه ایران و تلاش مشترک برای رسیدن نسبی به حقیقت ماهوی انقلاب کنونی ایران. روشن است انقلاب ایران جدا از انقلاب لاینقطع کل جهان نیست. جنبش کمونیستی ایران دارای گذشته ای پرمعنا در مبارزه برای یافتن حقیقت و خط مشی سیاسی پرولتاریای جهانی داشته است. باید همچنان همراه این کاروان جهانی همراه شد و در مبارزه جاری ایدئولوژیکی بر سر اصول و برنامه فعالانه شرکت کرد. سازماندهی چنین مبارزه ای که دفاع از نقش تاریخی طبقه کارگر و کمونیسم علمی است یکی از وظایف مهم و تخطی ناپذیری در خدمت ایجاد حزب کمونیست واحد است .

بدون تئوری انقلابی هیچ جنبش اجتماعی هر چقدر هم وسعت داشته باشد پیروز نمی شود. بدون یک حزب کمونیستی که مسلح به چنین تئوری انقلابی باشد، طبقه کارگر نمی تواند دشمنان سه گانه خود را در ایران از میان بردارد و پیروز شود. بدون یک خط مشی عمومی سیاسی جهانی پرولتری که در خدمت رهایی پرولتاریا و توده های ستمدیده جهان باشد و همچنین بدون یک خط مشی سیاسی عمومی انقلاب سوسیالیستی ایران هیچ جنبش توده ای هرچقدر هم عظیم باشد به پیروزی و تحقق برنامه سوسیالیستی نمی رسد. بدین ترتیب دومین وظیفه برای یکی شدن جنبش کمونیستی در یک حزب واحد مبارزه در میدان اندیشه هاست که باید در پیوند با پراتیک اجتماعی و شرکت در جنبش عظیم جهانی علیه سرمایه داری و فاشیسم در حال رشد باشد . .

سوم - رابطه کمونیست ها با توده ها را چون لب و دندان و ماهی و آب تشبیه می کنند.

خواست سگانه ای را هیچ طبقه دیگری جز طبقه کارگر ایران کنونی نمی تواند در دستور برنامه سیاسی خود مطرح سازد. در عین حال خواست های قشری و متعلق به گروه های اجتماعی جدا جدا با تمام خیزش های عظیم خود نمی توانند به پیروزی برسند. طبقه کارگر رهایی اش در گرو براندازی امپریالیسم، ستم مضاعف و استثمار انسان از انسان است .

خصوصیات حزب پیشرو طبقه کارگر ایران باید از این ویژگی جامعه بر خیزد .

طبقه کارگر ایران بشرطی می تواند وظیفه تاریخی خود را در عمل پیاده کند که دارای حزب پیشرو طبقاتی خود باشد - حزب کمونیستی از کادرهای آگاه و پیشرو مسلح به جهانی کمونیستی - مادیگرایی تاریخی و دیالکتیکی، نه تنها دارای برنامه سوسیالیستی منطبق با شرایط ایران بلکه دارای برنامه حد اکثر برای جهانی مشترک و سبز بدون مرز، بدون ستم و تبعیض به زنان و ملیت ها، جهانی خالی از استثمار انسان از انسان باشد. با توجه به دشمنان قهاری که طبقه کارگر در ایران روبرو بوده است و امروزه گرایش فاشیستی در حال رشد است اعضای چنین حزبی باید چون آهن پولادین شوند و در برابر جنایات دشمنان استوار ایستادگی کنند .

علل اساسی اینکه جنبش های عظیم دو دهه اخیر بویژه جنبش های ۹۶، ۹۷ و ۹۸ و جنبش زن، زندگی، آزادی و همچنین جنبش عظیم توده ای کنونی که برحق اند و از شرایط جامعه بحران زده ساخته و پرداخته جمهوری سرمایه داری اسلامی برمی خیزد، با تمام از خود گذشتگی ها و قربانی ها به انقلابی اجتماعی تبدیل نمی شود ناشی از همه جانبه نبودن و پوشش ندادن به کل برنامه گذار انقلاب اجتماعی جامعه کنونی ایران است. برنامه ای که در برگیرنده سه خواست اساسی کل جامعه است و با آلترناتیو کارگری سوسیالیستی قابل تحقق است. بورژوازی در ایران ما در عمل ثابت کرده چه سلطنتی و چه اسلامی قادر به حل آنها نیست . به پیش

علیه امپریالیسم و برای استقلال

علیه ستم و تبعیض و برای آزادی و برابری

علیه استثمار و سرمایه داری و برای سوسیالیسم

وظیفه ایجاد چنین حزبی بطور عاجل در برابر سوسیالیست ها و کمونیست ها قرار دارد. آنها باید برای یکی شدن در حزبی واحد سراسری در ایران، بر اساس اصول و برنامه ای در برگیرنده سه مضمون اساسی شرایط مشخص جامعه ایران مبارزه کنند. خط مشی عمومی سیاسی طبقه کارگر ایران برای به ثمر رساندن

امپریالیسم، دشمن خلق های ستمدیده و طبقه کارگر جهان است



مصادره اعتراضات

مصادره‌ی اعتراضات: از تنوع واقعی خیابان تا تک صدایی رسانه‌ای

در جریان تظاهرات اخیر ایران، همان‌طور که در بسیاری از جنبش‌های اعتراضی گسترده و ناهمگن رخ می‌دهد، مجموعه‌ای متنوع از شعارها، مطالبات و گرایش‌های سیاسی در خیابان حضور داشتند. از شعارهای معیشتی و ضدسرکوب گرفته تا مطالبات آزادی‌خواهانه، جمهوری‌خواهانه، فمینیستی و چپ‌گرایانه. در این میان، بی‌تردید شعارهای سلطنت‌طلبانه و ارجاع به پهلوی نیز در برخی تجمعات و ویدیوها دیده و شنیده شد. اما مسأله‌ی کلیدی نه «وجود» این شعارها، بلکه تبدیل شدن آن‌ها به روایت مسلط رسانه‌ای است؛ روایتی که نه بازتاب‌دهنده‌ی واقعیت پیچیده‌ی خیابان، بلکه حاصل یک پروژه‌ی آگاهانه‌ی جریان‌سازی سیاسی است.

هیچ جنبش اعتراضی میلیونی را نمی‌توان با صدای بلندترین یا پرپخش‌ترین شعارها تعریف کرد. خیابان، به‌ویژه در شرایط سرکوب شدید و فقدان تشکل‌های آزاد، میدان بروز گرایش‌های متکثر است. سلطنت‌طلبی در بهترین حالت یکی از این گرایش‌هاست، نه نماینده‌ی کلیت معترضان. با این حال، بخش قابل توجهی از رسانه‌های فارسی‌زبان خارج از کشور، به‌ویژه شبکه‌هایی مانند ایران اینترنشنال و منوتو، با تمرکز گزینشی بر این شعارها، تصویری تحریف‌شده از اعتراضات ارائه دادند؛ تصویری که گویی خیابان ایران یک‌صدا در حال بازگشت به گذشته‌ی پهلوی است.

این رویکرد را نمی‌توان صرفاً خطای حرفه‌ای یا انتخاب سردبیری دانست. آنچه شاهد آن هستیم، نوعی مصادره‌ی سیاسی اعتراضات است: تقلیل یک جنبش اجتماعی چندلایه به پروژه‌ای خاص با افق سیاسی مشخص. در این فرآیند، نه تنها صداهای چپ، جمهوری‌خواه، سوسیالیست، فمینیست و ضدسرمایه‌داری به حاشیه رانده می‌شوند، بلکه اساساً امکان طرح بدیل‌های رادیکال و مردمی از بین می‌رود. اعتراض، از یک کنش اجتماعی باز و پرسش‌گر، به ابزاری تبلیغاتی برای یک آلترناتیو ازپیش‌تعیین‌شده تبدیل می‌شود.

نکته‌ی مهم اینجاست که این رسانه‌ها صرفاً «بازتاب‌دهنده» نیستند، بلکه فعالانه تولید معنا می‌کنند. انتخاب اینکه کدام ویدیو بارها پخش شود، کدام شعار زیرنویس بخورد، کدام تحلیلگر دعوت شود و کدام صدا نادیده گرفته شود، همگی تصمیم‌های سیاسی‌اند. وقتی تصویر مداوم از اعتراضات، پرچم‌های خاص و شعارهای نوستالژیک را برجسته می‌کند، نتیجه‌اش نه

تنوع، بلکه تک‌صدایی است؛ تک‌صدایی‌ای که به‌طور سیستماتیک سایر جناح‌ها را نامرئی می‌سازد.

این نامرئی‌سازی پیامدهای جدی دارد. نخست، باعث شکاف میان بخش‌هایی از جامعه‌ی معترض می‌شود؛ شکافی که دقیقاً به نفع نیروهای سرکوبگر داخلی تمام می‌شود. دوم، افق اعتراض را از نقد ساختارهای قدرت، سرمایه و سرکوب، به جدال‌های هویتی و بازگشت به گذشته محدود می‌کند. و سوم، این تصور خطرناک را جا می‌اندازد که گویا تنها بدیل موجود برای جمهوری اسلامی، سلطنت است؛ گویی تاریخ، جامعه و تخیل سیاسی مردم ایران به بن‌بست رسیده‌اند.

واقعیت اما چیز دیگری است. حضور پررنگ مطالبات عدالت‌خواهانه، مخالفت با خصوصی‌سازی، اعتراض به فقر و نابرابری، و شعارهای ضداقتدارگرایانه نشان می‌دهد که بخش بزرگی از معترضان نه خواهان بازتولید نظم‌های پیشین، بلکه در جست‌وجوی آینده‌ای متفاوت‌اند. آینده‌ای که لزوماً در چارچوب پروژه‌های رسانه‌ای سلطنت‌طلبانه نمی‌گنجد.

به همین دلیل، نقد نقش رسانه‌هایی مانند ایران اینترنشنال و منوتو، نه از سر انکار وجود سلطنت‌طلبان، بلکه از موضع دفاع از چندگانگی واقعی جنبش اعتراضی ضروری است. اگر اعتراضات قرار است به نیرویی رهایی‌بخش بدل شوند، باید از مصادره شدن بگریزند؛ چه توسط قدرت حاکم، چه توسط اپوزیسیون‌هایی که می‌کوشند صدای خیابان را به نفع روایت خود خفه کنند.

اعتراضات ایران، نه ملک خصوصی هیچ جناحی است و نه صحنه‌ی بازسازی نوستالژی‌های سیاسی.

حلقه جوانان مارکسیست ایرانی

هوشیار باشیم!

شیار باشیم!

«چو فردا به هُشیاری این بشنوی
به پیروزی دادگر بگروی»

در دوران نوین، بیش از سد و بیست سال است که در میهن ما، اندیشمندان، آزادیخواهان، انقلابیون مبارز در احزاب و جنبش‌های مردمی به آشکال گوناگون به مبارزه با حاکمان و نفوذ بیگانگان پرداخته و می‌پردازند؛ اما! از جنبش‌های تنباکو و مشروطه تا مبارزات این

روزها، با همه اُفت و خیز هایش، شوربختانه هنوز از یوغ ستم حاکمان رها نگشته و هنوز رسیدن به آزادی و داد و دادگری دست نیافته ایم و گونه‌گون هزاران انسان کشته، زندانی و شکنجه می‌شوند و سنگفرش خیابان‌ها گلگون گشته و می‌گردند.

هر آنگاه که گام در راه رهایی نهادیم دیری نپایید که با شکست رو به رو گشتیم، گام‌ها شکسته و فریادها در گلو خفه شدند و لب‌ها دوخته؛ و چه بهای سنگینی پرداخته و می‌پردازیم! این پرسش پیش می‌آید که چرا؟! چرا راه‌های رفته به سرمنزل مقصود نرسیده و هنوز مادران داغدار و کودکان بی‌سرپرست می‌شوند و گل‌های نشکفته پژمرده؛ چرا کوره‌های تولید شعله‌ورند اما کوره بانان و آتشبانان از دسترنج خود بی‌بهره‌اند؛ چرا کودکان کار سرگردان و گاه بی‌خانمان در پس مانده‌ها و دور ریخته‌ها جستجو می‌کنند؛

کودکانی اینجا

پاره‌هایی بر تن

کهنه «کفشی» بر پا

با نگاهی غمگین

انگشتِ تعجب بر لب،

کاین چه دنیای شگفتی ست که ما در آنیم؟

پس چرا هیچ کسی آنچه حق است نداد؟

پس چرا هیچ کسی آنچه که بایست نکرد؟

چرا هنوز یک زن، نیمه یک مرد شمرده می‌شود؛ چرا هنوز فریاد دلخراش شکنجه‌شوندگان از زندان‌ها، پرنندگان آزاد را نیز به هراس می‌اندازد و هزار چرای دیگر!

ای شما تکیه به سد دولت و بر جاه زده!

آن همه داد و فغانی که به تقسیم عدالت دادید

در کدام گوشه «اندیشه» تاریک شما پنهان است؟!

آیا زمان آن فرا نرسیده که دلاورانه، آگاه و پاکدلانه به این چراها پاسخ دهیم و انگیزه‌های آن‌ها را دریابیم.

پیدایش هر جریان اجتماعی (چون همه پدیده‌ها)، رشد، درجا زدن و یا واپسگرایی‌شان از دو عامل سرچشمه می‌گیرند؛ عامل درونی (که تعیین‌کننده است) و عامل بیرونی (که شرط است) که در رابطه‌ی تنگاتنگ هستند.

بی‌پروا بگوییم، یگانه راه، کنکاش و پژوهش صادقانه و بی‌طرفانه، در دیدن و شناخت پیدایش و وقایع اجتماعی در ایران با اُفت و خیزها و پستی و بلندی هایش، دستیابی به حقیقت و سپس راه آینده را با همه پیچ و خم هایش برگزیدن است، و جز این ممکن نیست! به ویژه از دوره جنبش تنباکو تا این زمان که بایستی در دستور کارمان قرار گیرد. کشور و جامعه‌ی در تاریخ جهان نیست که با پستی و بلندی‌ها و اُفت و خیزها رو به رو نشده باشد و کشور و جامعه‌ی ما نیز تافته جدا بافته‌ای در روند تاریخ نیست. به تاریخ سد و

حزب پیشرو کارگری ابزارهای است



بیست ساله مان برای دستیابی به کاستی‌ها و نادرستی‌هایش برای درس آموزی در یافتن چرایی شکست‌ها و شرایط امروز، که پس از آن همه مبارزه برای رهایی از یوغ حکومت‌های مستبد شد و شوربختانه هنوز در زیر بار جانفرسای آن دست و پا می‌زنیم.

بیگمان مستبدین حاکم در ایران چون عامل درونی، زمینه‌ساز، و در بیشترین موارد با ماهیتی خودپرستانه و منفعت‌جویانه یا سست در مقابل قدرت‌های بیگانه هستند و یا برای ماندن بر تخت حکومت، دروازه‌های میهن را به روی بیگانگان باز می‌گذارند که سیاست و برنامه ریزی آن‌ها برای نفوذ و تسلط، عامل بیرونی می‌باشند.

آنچه امروز بر جان و روان و گرده ما سنگینی می‌کند، حاصل حکومتی نزدیک به پنجاه سال همراه با نادانی، تعصب، مال‌اندوزی و غارت‌داری و منابع طبیعی مردم، داغانی محیط زیست (چون سرمایه‌ای بنیادی برای بقای انسان)، که همراه با سرکوب، شکنجه و کشتار حکومت می‌کند.

آنچه در این چند هفته گذشت، اعتراض و تظاهرات مردم جان‌به‌لب رسیده از گرانی ناگهانی بیش از پیش بود که از بازی‌های ارزی سودجویان در قدرت و همسویی با سیاست و برنامه‌های خانمان‌برانداز ایالات «متحده» آمریکا که از یک سو در رسیدن به اهداف جهان‌خواری و تسلط بر منابع نفتی و معدنی و از سوی دیگر فشار در از پا درآوردن ایران چون حلقه‌ای بس مهم در زنجیره جهانی و ضربه زدن به کشورهای مهم و تعیین‌کننده در توازن نیروی اقتصادی و نظامی چون: چین، روسیه، هند و... سرچشمه می‌گرفت. حکومت اشغالگر و نسل‌کش اسرائیل نیز با خواب و خیال‌دیرینه خود در ایجاد «اسرائیل بزرگ» و دست‌کم تسلط بر همه خاورمیانه، از سال‌ها پیش با نفوذ گونه‌گون جاسوس‌های خود در ایران و تشکیل گروه‌های ایرانی خودفروخته و آموزش در خرابکاری و مسلح کردن آنان با برنامه‌های بس ددمنشانه کوتاه و دراز مدت با عملیات تروریستی و استفاده از هر موقعیتی در اعتراضات به حق مردم ایران و منحرف کردن آن، دمی فروگذار نبوده، نیست و نخواهد بود.

با آغاز تظاهرات مردم، به ویژه جوانان در روز هجدهم دیماه ۱۴۰۴ بیدرنگ دست‌نشانده‌های رژیم اسرائیل و ا. و. آمریکا، طبق برنامه، در میان تظاهرکنندگان جای گرفتند و به یورش مسلحانه دست زدند و برخی اخبارها از کشته شدن سد تا سد و پنجاه بسیجی سخن گفتند؛ این بهانه‌ای به رژیم و نیروهای مسلح، همیشه آماده‌ی کشتن، آن داد تا به سوی مردم شلیک کنند؛ حاصل آن کشته شدن شمار بسیار زیادی از تظاهرکنندگان

بی سلاح بود، که تا کنون آمار دقیقی از آن در دست نیست، سپس اماکن عمومی، انبار غلات، مساجد و ساختمان‌های اداری، درمانگاه‌های پزشکی، خودروهای آتش‌نشانی و... با مولوتوف و مهمات به آتش کشیده شدند، که کم و بیش، هرچند نادقیق، همگی از ادامه آن آگاهیم. گذشته از داغی که بار دیگر از جان باختند مردمان بر درمان‌نشسته، اما چرایی بس مهمی را که، پیش از این کوتاه از آن سخن رفت، در این میان بایستی از خود پرسید، این است که چرا هنوز پس از سد و بیست سال مبارزه، با بودن جنبش‌های آزادی‌خواهانه، هنوز درد و رنج و ستم روانمان را سخت می‌آزارد و پیکرمان را در زیر بار خود می‌شکند.

شگفتا! که پس از این همه اُفت و خیزها، درد و رنج و خون‌دادن‌ها و شکست‌ها، هنوز آنچنان که بایست، درسی نیاموخته شده و بخشی از مردم با ستم زیاد بر روی تن و روانشان و مخالفان این رژیم با زهم‌خواهان تکرار تاریخ سد و بیست ساله مان هستند، شگفت‌انگیزتر این که بازماندگان خانواده رژیم گذشته از سرنوشت رضا و محمدرضا پهلوی که با نفوذ و خواست بیگانگان سودجو و استعمارگر بر سر قدرت رفتند و همان‌گونه به زیر کشیده شدند، درس نیاموخته‌اند و با خیال‌واهی برگشت بر تخت سلطنت، در پیش پای همان بیگانگان و مسببان سرنوشت خانواده‌شان را برای برکناری رژیم کنونی به سود «خویش» دیروزگی می‌کنند؛ گویا این خودآزاری، وابستگی و آسیب‌رساندن به مردم و خاک ایران در سرشت و تار و پود اینان، ماندگار رخنه کرده.

جاه‌خواهی و قدرت‌طلبی انسان را «کور و کر» می‌کند و توان‌اندیشیدن را، حتی نسبت به «سرنوشت» و آینده خود، در تاریکی ژرفی فرو می‌برد، اینان که در قدرت و رفاه و فرمان‌دادن در بالاترین سطح آن بوده‌اند (و امروز تنها رفاه آن بر جای مانده)، با توجه به وابستگی طبقاتی‌شان خود را توجیه می‌کنند، اما!

«هرکه نامخت از گذشت روزگار

نیز ناموزد ز هیچ آموزگار»

شگفت آور تر از آن‌ها، بخش کوچکی است که هیچگاه بر سر قدرت نبوده و سالیان است به نام آزادی‌خواهی و... در مخالفت با رژیم کنونی و خواست سرنگونی آن هستند، اما شوربختانه در این راه، خونخوارترین رژیم صهیونیست با کرداری نازیستی را توجیه کرده و برایش هورا می‌کشند تا شاید کلاهی از این نمَد برای خود بسازند، بدون حتی اندکی‌اندیشیدن، که یورش نظامی به ایران، مردم و سرمایه‌های ملی را که متعلق به آنان است، و نه به رژیم حاکم، با پسامد‌های خود به سوی نیستی می‌کشاند و می‌

تواند فاجعه‌ای را به بار آورد که در چند سده گذشته در ایران و منطقه دیده نشده. به هر روی، نیاز است که به گونه‌ای ژرف چرایی این همه درد و رنج، خون‌دادن و شکست‌ها و به سرانجام نرسیدن مبارزه را جویا شویم، و تا زمانی که صادقانه و پاکدلانه انگیزه‌های آن را به گونه‌ای علمی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، ایدئولوژیک، و کرداری با اتحادی معقول و اصولی، بیدرنگ برای یافتن هرچه زودتر راه آینده و پیمودن آن نپردازیم و در طبق اخلاص نگذاریم، ره به جایی نخواهیم بُرد و روز و روزگارمان بر همین پاشنه خواهد چرخید.

بایستی کوشید و اصولی، دور از خواب و خیال و آرزو، به درک دایمانه اوضاع و واقعیت‌ها نگریم و راه درست را یافت و مبارزه کرد. در این که عوامل بیرونی جهانخوار از هیچ کوششی در سودجویی و استثمار و استعمار ایران دریغ نکرده و نمی‌کنند، گمانی نیست، اما پرسش اینست که عامل بیرونی، که یک شرط است، تعیین‌کننده می‌باشد یا عامل درونی؟ که بایست از چنان ماهیت و کیفیتی برخوردار باشد که عامل بیرونی نتواند بر آن تأثیر گذار شود؛ بایستی نقاط ضعف عامل درونی را پژوهش کرد و سستی‌هایش را برطرف نمود؛ امروز چون وارثین این همه مبارزه، پیروزی‌های لحظه‌ای و کوتاه مدت، شکست‌های خانمان‌برانداز، درد و رنج و ستم‌دیدی و آوارگی‌های ناخواسته و تحمیلی، دست‌کم در سد و بیست ساله گذشته را چه در زمینه جمعی و چه فردی به درستی بنگریم و درس آموزی کنیم و نقش و کردار خود را صادقانه به داوری بگذاریم، تحلیل مشخص از اوضاع مشخص برای راهجویی و راهکاری را سرمشق خود قرار دهیم و از خود بپرسیم آیا عدم درک شرایط، تشخیص تضادهای عمده و غیرعمده، قهری یا آشتی‌پذیر و همزیست‌گونه، بودن خودشیفتگی‌ها، خود مرکزبینی‌ها، گروهی‌گرایی‌ها، عدم اتحاد مورد نیاز و اصولی، رقابت با همسویان و هم‌پاوران دارای هدف مشترک، خودنمایی، جاه‌طلبی و منافع مادی و ارضایی روانی فردی و گروهی، بی‌تفاوتی به سرنوشت و آینده کشور و هبستگی جهانی، سستی و خیانت، سرسپردگی و خدمت به بیگانه و... از عوامل درونی و تعیین‌کننده شکست‌ها تا این زمان نبوده؟! بایستی اندیشید و در راه همسویی اصولی گام برداشت، چرا که جز این راهی به سوی آینده گشوده نخواهد شد.

«مرد خردمند هنرپیشه را

عمر دو بایست در این روزگار

تا به یکی تجربه اندوختن

با دگری تجربه بُردن به کار»

عباس دهقان

حاکمیت سرمایه، مانع اصلی رهایی طبقه کارگر است



در جایگاه درست تاریخ بایستیم

جنگ ۱۲ روزه و حمله اسرائیل و آمریکا به ایران، حمله آمریکا و دستگیری مادورو، تظاهرات دیمه امسال، مجموعه ای از شرایط پیچیده و کلاف سردرگمی را برای اپوزیسیون ایران بوجود آورده که از لابلای نوشته های آنها می توان به دو و یا سه خط مشی سیاسی - ایدئولوژیک دست یافت که برخورد به آنها برای روشنایی راه آینده ضروری به نظر می رسد. فشار امپریالیسم آمریکا به متحدین و دوستان و دشمنان خود برای تسلیم شدن بدون قید و شرط آنها باعث شده است که بسیاری از نیروهای بینابینی در برابر این فشار یا سرخم کرده و بطرفش کشیده شوند و یا رو در روی آن بایستند. فشار امپریالیسم آمریکا به کشورهای اروپایی تا آن حد پیش رفته است که چندین قدرت نظامی اروپا برای مقابله با دست درازی آمریکا به گرینلند قرار است مانور مشترک نظامی برگزار کنند. اما کشورهای کوچک پیرامونی سیاست عدم رو در رویی مستقیم و یا کنار کشیدن از آن را دارند. تهاجم عمومی آمریکا در سطح جهانی بازتابی نه صرفا سیاسی بلکه فکری هم در بین نیروهای جهانی و ایرانی گذاشته است. بررسی این تحولات فکری می تواند کار ما را در رابطه با متشکل کردن توده های وسیع کارگران و زحمتکشان علیه مرتجعین و امپریالیست های جهان سهل تر کند.

۱- خط مشی ای که اعتقاد دارد جنبش کنونی حتی با متحد شدن و سازماندهی هم قادر به براندازی رژیم حاکم نیست و کمک برای این براندازی از خارج از کشور از ضروریات پیروزی است. این خط مشی بشکل آشکار در نیروی های پرو امپریالیستی و بویژه سلطنت طلبان جلو برده میشود. این دارودسته مرتجع و خیانتکار آشکارا از حمله آمریکا و اسرائیل به ایران حمایت کرده ولی بدون شرم همچنان ادعای وطن پرستی هم می کنند. اینان از نیروهای سیاه تاریخ ۲۵۰۰ ساله ایران هستند که در دنیای بسته پیش سرمایه داری شکلی از ایدئولوژی بت پرستی را در قامت پادشاهی بازسازی می کنند. آنها عکس برگردان نیروهای اسلامبستی (که بویژه بعد از فروپاشی شوروی توسط نیروهای اطلاعاتی و امنیتی کشورهای معظم امپریالیستی با توجه به زمینه های گذشته جوامع اسلامی شکل گرفتند)، هستند. این خط مشی در سطحی از جمهوری خواهان و سوسیال دمکرات های ایرانی هم نفوذ کرده است. بویژه اینکه جنبش اعتراضی دیمه آبی در زیر پوست سلطنت طلبان انداخته است. رشد سلطنت طلبان این توهم را برای بخشی از نیروهای بورژوازی و خرده بورژوازی ایران فراهم آورده که بتوانند صف عوض کنند. این دسته از نیروها بوقلمون وار ناگهان سلطنت زده شده اند.

ما این سیالیت سیاسی را در تاریخ بویژه جدید ایران بارها از طرف نیروهای سیاسی و حتی حکومت ها دیده ایم. این خط، نفوذ خود را به شکل دفاع های نامحسوس از حمله کشورهای امپریالیستی به کشورهای پیرامونی تحت عنوان سرنگونی این نوع دیکتاتور ها باعث ایجاد فضا برای کار نیروهای کمونیستی می شود، توجیه می کنند این خط عمدتا توسط حزب کمونیست کارگری ایران جلو برده میشود. آنها نه تنها اعتقاد به مبارزه علیه سیستم امپریالیستی ندارند بلکه دخلتگری آنها را به شیوه ای مثبت ارزیابی می کنند. پایه ایدئولوژیک این خط سازش و تسلیم طبقاتی به بورژوازی امپریالیستی است.

۲- خط مشی ای که اعتقاد دارد، بعلت اینکه جمهوری اسلامی یک رژیم ضد امپریالیستی است باید از آن دفاع کرد. این خط مشی هر گونه جنبش اجتماعی را وابسته به خارج دانسته و مشغول رنگ آمیزی جمهوری اسلامی و فروختن آن به مردم معترض است. آنها بدینگونه آترا تئوریزه می کنند که "شعار سرنگونی را در این شرایط زود است". این خط که به خط محور مقاومت معروف شده است، بیش از پیش به دنبال جناح بندی کاذبی از رژیم اسلامی است تا تحت این تئوری جناح هایی را وطن پرست و ضدیت آنها را با امپریالیست ها، شکلی از مبارزات ضد امپریالیستی مردم جهان جا بزند. اینان بجای نقد پایه ای از سرمایه داری به دنبال شکاف های از بالا هستند که بتوانند با جناح هایی از رژیم به سازش برسند. این چپ محورمقاومتی که انتقاداتی هم به رژیم اسلامی وارد می کند سیاست اتحاد، مبارزه و نه سرنگونی را با رژیم جمهوری اسلامی جلو می برد. این دسته از نیروها منافع کوتاه مدت و اصلاحات جزئی را بر سرنگونی دولت طبقاتی تحت عنوان شرایط ترجیح می دهند. پایه ایدئولوژیک این خط سازش طبقاتی با بورژوازی حاکم اسلامی است.

مشکل در برخورد به خطوط سیاسی بالا وقتی پیش می آید که آنها ظاهرا مواضع چندگانه ای اتخاذ می کنند. آنها فرصت طلبانی هستند که در زیر مواضع متضادشان منافع طبقات حاکم را پیش می برند. مشکل آنها از عدم درک مناسبات طبقاتی و یا درک فهم از مسئله دولت و امپریالیسم نیست آنها با بخش بندی کردن دولت، دیپلماسی بین المللی، تاکتیک و ملی - دمکراتیک دیدن انقلاب اجتماعی در ایران، چشم به دست سوسیال دمکراسی دوخته اند تا نظرات آنها را مجددا تغذیه کنند. خط سازش با امپریالیست ها و یا جمهوری اسلامی اساسا در هر شکل و لباسش خطی ضد انقلابی و مرتجعانه است که تحت عنوان شرایط مشخص خود را توجیه می کند

۳- امروزه جهان با تهاجم امپریالیسم آمریکا

برای بازپس گیری مناطق اقتصادی جغرافیایی که در چند دهه گذشته از دست داده است، روبرو است. ما در رابطه با ایران از یک طرف فشار امپریالیسم آمریکا به ایران و سیاست نه جنگ و نه صلح و از طرف دیگر طبقه فاسد و رانت خوار بورژوازی ایران روبرو هستیم. سیاست انقلابی در هیچ شرایطی نمی تواند سرنگونی رژیم سرمایه داری حاکم در ایران را خواستار نباشد حتی در چین زمان مائو تسه دونگ تحت اشغال ژاپن مسئله نه صرفا گومیندان بلکه دارودسته های نظامی و فئودال بزرگ چین هم مورد حمله بودند. آنهم در زمانی که طبقه کارگر در چین به اندازه وزنه کارگران ایران در شرایط کنونی نبود. کارگران ایران با خانواده هایشان بیش از ۶۰ میلیون نفر یعنی اکثریت جامعه هستند نمی تواند خواهان سپردن قدرت به اقلشاری از بورژوازی باشد. در زمانی که کشور از طرف امپریالیست ها اشغال شده است. وظیفه کمونیست ها در هم کوبیدن هر نیروی ضد انقلابی در کشور اعم از حکومت خودی و یا امپریالیست های اشغالگر است. خط بندی های کاذب یعنی تلاش برای توجیه سازش. ما برای اینکه انترناسیونال های خوبی باشیم و بتوانیم به پروتاریای بین المللی کمک کنیم تا در شرایطی بهتر مبارزه ضد امپریالیستی و ضد نظام سرمایه داری را جلو ببرد. برای کارگران ایران بهترین خدمت درهم شکستن سرمایه داری در کشور خودمان و ایجاد یک کشور سوسیالیستی با اقتصاد و نظامی قدرتمند و روابطی مبتنی بر نفی استثمار انسان از انسان خواهد بود.

نظری در جنبش چپ نفوذ پیدا کرده است که گویا انقلاب ایران ملی - دمکراتیک است. نظری که نه تنها از شرایط اجتماعی ما گام های بلندی به عقب است. بلکه خود به مانعی با توجیه تئوری اینکه سئوال: باید به جنبش کارگری چسبید و یا دنبال کار صرف توده ای و دمکراتیک بود؟، بدل شده است. تئوری کار توده ای حتی به درون تشکلات چپ هم با جلب افراد بدون هیچ چهارچوب ایدئولوژیک سیاسی کشیده شده است و برعکس نظرات لنینستی است که در مسئله حزب به کیفیت و خط مشی ایدئولوژیک - سیاسی اهمیت می دهد. این نظر قادر نیست ضعف خود را با کار تبلیغی - ترویجی کمونیسم علمی جبران کند. پراگماتیسم، بی برنامه گی بخشی از کار سیاسی این تفکر است. تمایل به انفراد گرایی و حفظ شخصیت، بالاتر دیدن خود از همه و اندیودالیسم خرده بورژوازی ریشه های عملی آن است. متاسفانه بسیاری از کسانی که بصورت دائم خواهان وحدت چپ هستند، وقتی پا به میدان عملی در این زمینه می گذارند، هیچ کاربری و کاربرد بیرونی ندارند. بیشتر به اختلافات می پردازند تا نقاط کار مشترک. جدایی و انشعاب تحت عنوان اصول گرایی زمینه کار آنهاست. آنها بیش از آنکه از مبارزه سالم ایدئولوژیک واهمه



شاخص مؤثر در معادلات بین‌المللی تثبیت نمود؛ امری که به تضعیف جناح غرب‌گرا و تقویت پیوندهای ایران با روسیه و چین انجامید.

در اینجا نکته حائز اهمیت در تفاوت ایران با نمونه‌هایی چون سوریه دقیقاً در وجود یک هسته اجتماعی گسترده، متعهد و آماده فداکاری است؛ هسته‌ای که از مرگ نمی‌هراسد و در لحظات بحرانی به میدان می‌آید. خروج بخشی از ساکنان مناطق مرفه از شهرها در زمان جنگ، نه نشانه فروپاشی اجتماعی، بلکه بازتاب شکاف طبقاتی موجود بود. در چنین شرایطی، توهم داشتن حزبی کمونیستی که هم‌زمان در برابر امپریالیسم بایستد و در همان لحظه کل ساختار حاکمیت را به چالش بکشد، توهمی خطرناک و غیرمارکسیستی است. اگر امپریالیسم در حمله اخیر موفق می‌شد، کشور به احتمال بسیار زیاد وارد جنگ داخلی و حتی مسیر تجزیه می‌شد. در چنین وضعیتی، چپی که نتواند خود را از پروژه‌های ناتوی و براندازانه مرزبندی کند، در افکار عمومی به درستی به‌عنوان نیروی غیرملی و خائن طرد خواهد شد. تجربه تاریخی حزب توده ایران در برخورد چپ‌روانه کوتاه‌مدت با دکتر مصدق و هزینه‌های بلندمدت آن، هشدار جدی در این زمینه است.

از این‌رو، تا زمانی که تضاد عمده در ایران تضاد با امپریالیسم است و رهبری کشور قاطعانه در برابر آن ایستاده است، توده‌های مردم ایران و بخش‌های وسیعی از طبقه کارگر در کنار این مقاومت خواهند ایستاد. پروژه حزب واحد کمونیستی نیز نباید بر بهره‌برداری از فرصت‌های خلق‌شده توسط امپریالیسم برای آلترناتیوسازی علیه کل نظام بنا شود، بلکه باید معطوف به ایجاد آلترناتیو در برابر الیگارش، سرمایه‌داری نئولیبرال و مناسبات استثمار باشد. در این مسیر، بخش‌های وسیعی از زحمتکشان مذهبی متحدان عینی مبارزه ضدامپریالیستی‌اند، اما رهبری سیاسی طبقه کارگر باید مستقل باقی بماند.

وجود یک حزب واحد، بزرگ و قدرتمند، حتی در شرایط حمله دشمن، می‌تواند و باید هم‌زمان دو وظیفه را پیش ببرد: دفاع از میهن در کنار کلیه ظرفیت‌های اجتماعی برای شکست متجاوزین و عوامل بومی آنها و تقویت نیروی مستقل طبقاتی خود. این وظیفه محدود به جنگ ۱۲ روزه نیست و باید از هم‌اکنون، در شرایط موسوم به صلح، به‌طور مستمر دنبال شود. کار در میان کارگران فولاد، نفت، پتروشیمی و دیگر بخش‌ها باید نشان دهد که بدون مبارزه طبقاتی علیه الیگارش، دفاع پایدار از میهن ممکن نیست. هم‌زمان باید به‌طور علمی و مستدل توضیح داده شود که حتی مترقی‌ترین بخش‌های حاکمیت نیز

است که در شکل‌گیری نظم چندقطبی نقشی واقعی دارد؛ نقشی که روسیه و چین نیز به‌خوبی آن را درک می‌کنند. ساختار طبقاتی حاکمیت ایران نیز بازتاب همین موقعیت متناقض است. حاکمیت طبقاتی ایران از سه لایه اصلی تشکیل شده است: نخست، بورژوازی نئولیبرال و ذاتا کمپرادور که شیفته الگوی اقتصادی غرب است و پس از سرکوب نیروهای چپ مذهبی و مارکسیستی، به‌ویژه پس از جنگ ایران و عراق، در دولت‌های مختلف دست بالا را یافت و پروژه براندازی نرم دستاوردهای انقلاب ۵۷ را دنبال کرد؛ دوم، سرمایه‌داری بوروکراتیک که گرایش‌های ضدسلطه دارد، اما در عمل به‌تدریج به برنامه‌های اقتصادی نئولیبرالی نزدیک شد؛ و سوم، حلقه‌ای که ترکیبی از بورژوازی ملی رادیکال، خرده‌بورژوازی عدالت‌خواه و بخش‌هایی از توده‌های مذهبی را در بر می‌گیرد. این نیروی سوم نقشی تعیین‌کننده در حفظ موجودیت انقلاب و مقابله با پروژه‌های امپریالیستی ایفا کرده است، هرچند همچنان در چارچوب روابط سرمایه‌دارانه حرکت می‌کند و فاقد افق سوسیالیستی است.

در درون نیروهای نظامی نیز بازتاب این سه گرایش طبقاتی دیده می‌شود. اگرچه همه این گرایش‌ها در ساختار نظامی حضور دارند، اما در مقاطع بحرانی، به‌ویژه در جنگ ۱۲ روزه، دست بالا با جناح نزدیک به آقای خامنه‌ای بوده است؛ جناحی که موضعی ضدآمریکایی دارد و در مواردی حتی در تقابل با سرمایه‌داری بزرگ جهانی قرار می‌گیرد. این واقعیت، اما، به معنای ضدسرمایه‌داری بودن آن نیست و نباید چنین توهمی ایجاد کند.

از این منظر، باید با صراحت گفت که ایران در زمان حمله تجاوزکارانه آمریکا و اسرائیل، مطلقاً در شرایط انقلابی به معنایی که لنین از آن سخن می‌گوید قرار نداشت. نه ناتوانی حاکمیت در اداره امور به سطح فروپاشی رسیده بود و نه طبقه کارگر به سطحی از سازمان‌یافتگی سیاسی دست یافته بود که بتواند مدعی قدرت شود. حتی نشانه‌های جنینی یک وضعیت انقلابی نیز به‌طور جدی وجود نداشت. در چنین شرایطی، اگر یک حزب کمونیست واحد و انقلابی هم وجود می‌داشت، وظیفه آن ایستادن قاطع در کنار مردم جهت دفاع ملی و مقابله با امپریالیسم و صهیونیسم می‌بود، آن هم با حفظ استقلال نظری و طبقاتی خود. مردم ایران نیز در این بزنگاه، با گفتن «نه» به نیروهای منحل برانداز از سلطنت‌طلبان و مجاهدین تا چپ‌های ناتویی و تجزیه‌طلبان چپ‌نما رفتار سیاسی درستی نشان دادند و امیدهای دشمن را نقش بر آب کردند. جنگ ۱۲ روزه، در این معنا، جایگاه ایران را به‌عنوان یک

داشته باشند از قبول مسئولیت تشکیلاتی می‌ترسند.

این دو خط مشی تحت پوشش مارکسیسم آنرا تخریب و بی‌خاصیت می‌کنند. در اعتراضات دیماه امسال هم دیدیم که متاسفانه چپ نقش خود را بعلت همین تئوری‌ها و ایجاد اغتشاش فکری - در جنبش نتوانست خوب ایفا کند.

مدتی است که انشعاب و جدایی در حال افول است جنبش کمونیستی بیش از جدایی به فکر کار متحد و برخی در تلاش برای ایجاد حزب کمونیست سرتاسری هستند. در شرایطی که هنوز روحیه جنبش کارگری و کمونیستی در حال تعرض اجتماعی نیست ما همیشه شاهد بی‌پرنسیبی‌ها هستیم، افراد در تشدید مبارزه طبقاتی و بحران‌های اجتماعی می‌توانند نقش چندانکه را داشته باشند. مهم احزاب کمونیست هستند که روی اصول برای کار تبلیغی و ترویجی صحیح بایستند. و آنوقت است که ما جایگاه درستی را در تاریخ پر خواهیم کرد.

مهران پیامی

تحلیل مارکسیستی از بقیه از صفحه آخر

دچار دگرگونی شد و خاورمیانه به مرکز ثقل این تقابل بدل گردید. مقاومت ایران در برابر هژمونی‌طلبی نظام تک‌قطبی، در این چارچوب، ارزشی تاریخی و بی‌بدیل دارد. در آمریکای لاتین نیز، کشورهای آلبا و در رأس آن‌ها انقلاب بولیواری به رهبری هوگو چاوز، نقش مهمی در ایجاد مانع در برابر تثبیت کامل نظم تک‌قطبی ایفا کردند. با این حال، نقطه عطف واقعی ضربه به پروژه تک‌قطبی، جنگ اوکراین بود. چرخش قاطع روسیه به سوی مقابله راهبردی با امپریالیسم غرب و تعمیق همکاری استراتژیک با چین، توازن قوا را به‌طور جدی تغییر داد. چین نیز به‌صورت آرام اما پیوسته، از طریق سازوکارهایی چون شانگهای و بریکس، آغاز به فرسایش ساختارهای سیاسی و اقتصادی نظم برآمده از جنگ جهانی دوم کرد. امروز برای همه، از جمله خود امپریالیسم، روشن شده است که جهان دیگر تک‌قطبی نیست؛ اما در عین حال، ساختارهایی که آمریکا پس از جنگ جهانی دوم بنا کرد، هنوز به‌طور کامل فرو نریخته‌اند. ما در مرحله گذار پرآشوب و نامتعیین از این ساختار قرار داریم و دو کانون اوکراین و خاورمیانه نقشی تاریخی در این گذار ایفا می‌کنند.

در این بستر جهانی، ایران نه یک کشور پیرامونی منفعل، بلکه کشوری با ظرفیت کنشگری مستقل و تأثیرگذار منطقه‌ای است. ایران امروز بازیگری



در نهایت، این نوشتار به این نتیجه می‌رسد که لحظات بحرانی‌ای چون جنگ ۱۲ روزه، اگرچه می‌توانند ظرفیت‌های عظیم اجتماعی را آشکار کنند، اما بدون وجود حزب کمونیست، به فرصت تاریخی برای تحول ساختاری بدل نمی‌شوند. حزب، نه محصول شرایط ایده‌آل، بلکه پاسخ آگاهانه به شرایط متناقض و پراشوب موجود است. تنها با ساختن چنین حزبی بر پایه تشخیص درست تضاد عمده، دفاع قاطع از استقلال ملی، و تدارک پیگیر مبارزه طبقاتی می‌توان اطمینان یافت که بحران‌های آینده، به جای فاجعه، به امکان‌های واقعی رهایی اجتماعی بدل شوند.

صفا آذرماه ۱۴۰۴

نگاهی گذرا به پیدایش فاشیسم... بقیه از صفحه آخر

زمان زودگذر، به بازسازی و برنامه ریزی نیروی نظامی، ساخت و ساز تسلیحات و تاکتیک‌های خود پرداخت، با این پیش‌بینی که جنگ با آلمان را در سال ۱۹۴۲ آغاز کند؛ استالین بر آن بود که تدارکات و تجهیزات نیازمند را کامل و تا آن زمان با روابط اقتصادی دیپلماتیک هیتلر را سرگرم کند. با در نظر گرفتن این که او یورش آلمان را با توجه به توان و مسلح بودن بریتانیایی‌ها در غرب بیهوده و یا غیر ممکن می‌پنداشت. اما! پیش از زمان مورد نیاز شوروی برای آماده کردن خود، ارتش آلمان در نخستین ساعات بامداد بیست و دوم ژوئن ۱۹۴۱، یورش خود را، با نام «عملیات بارباروسا» در همه بخش غربی اروپای شوروی، در میان دو تا سه هزار کیلومتر دراز، همزمان در سه گروه از شمال، مرکز و جنوب آغاز کرد؛ هدف، اشغال همه بخش غربی ا. ج. شوروی از آرخانگلسک (sk'Archangel) در کنار دریای یخ زده آرتیکو تا رسیدن به آستراخان (Страханья)، در کناره رود ولگا و دریای کاسپی (خزر)، که سرشار از منابع نفت، تولیدات کشاورزی، با شهرهای مهم و بزرگ و مناطق صنعتی و... و با پیوند آن، چون سرزمین شرقی آلمانی، که مردمی گوناگون از اسلاو، یهودی، کولی و بلشویک‌های شوروی در آن زندگی می‌کردند، بود، که هیتلر همه این مردمان را و هر آن کس را که «آریایی» نبود «مادون انسان» (Menschen Unter) می‌دانست و با این «اندیشه» و ایدئولوژی غیر انسانی و نازیستی خیال و برنامه تصفیه «نژادی»، کشتار جمعی، راندن و یا برده کردن مردم را برای تولید به سود آلمان، در سر می‌پروراند.

جمهوری اسلامی و شخص آقای خامنه‌ای در جنگ ۱۲ روزه را باید در چارچوب همین لایه دوم درک نمود؛ نقشی واقعی و مؤثر در دفاع ملی که نه می‌توان آن را انکار کرد و نه می‌توان آن را با افق سوسیالیستی خلط نمود. این رهبری، به دلیل موقعیت طبقاتی خود، قادر به حفظ تمامیت سرزمینی و سازمان‌دهی دفاع است، اما قادر به حل تضادهای بنیادی سرمایه‌داری یا رهبری گذار سوسیالیستی نیست.

جنگ ۱۲ روزه همچنین به روشنی نشان داد که ایران در آن مقطع در شرایط انقلابی به معنای لنینی قرار نداشت. نه حاکمیت به بن‌بست کامل رسیده بود و نه طبقه کارگر از سطح سازمان‌یافتگی و آگاهی سیاسی لازم برای طرح مسئله قدرت برخوردار بود. در چنین شرایطی، هرگونه تلاش برای آلترناتیوسازی علیه کل نظام، نه تنها غیرواقع‌بینانه بلکه عملاً هم‌سو با پروژه‌های امپریالیستی و براندازانه می‌بود. موضع درست، همان‌گونه که توده‌های مردم نیز نشان دادند، دفاع قاطع از میهن در برابر تجاوز خارجی و طرد نیروهای منحط ناتویی، سلطنت‌طلب و تجزیه‌طلب بود.

در عین حال، این واقعیت که تضاد عمده در مقطع جنگ، تضاد با امپریالیسم بود، هرگز به معنای تعلیق یا نفی وظیفه تاریخی کمونیست‌ها نیست. برعکس، این نوشتار نشان داد که نبود حزب کمونیست واحد و قدرتمند، نه ناشی از «محدودیت‌های تاریخی رهبری غیرپرولتاری»، بلکه نتیجه ضعف و محدودیت‌های تاریخی جنبش کمونیستی ایران است. حزب کمونیست قرار نیست جایگزین دولت در شرایط دفاع ملی شود و نه باید در چنین شرایطی به عنوان نیرویی ضد دفاع ملی ظاهر گردد؛ وظیفه آن حفظ استقلال طبقاتی، مشارکت در دفاع ضدامپریالیستی، و هم‌زمان تدارک بلندمدت برای شرایطی است که تضاد عمده تغییر خواهد کرد.

از این‌رو، حزب کمونیست باید نه بر بهره‌برداری از بحران‌های خلق شده توسط امپریالیسم برای فروپاشی کل نظام، بلکه بر سازمان‌دهی طبقه کارگر و زحمتکشان علیه الیگارشی، سرمایه‌داری نئولیبرال و مناسبات استثماری متمرکز شود. متحدان عینی این مبارزه در مرحله کنونی، بخش‌های وسیعی از توده‌های زحمتکش از جمله توده‌های مذهبی هستند که در دفاع ملی مشارکت دارند، اما رهبری سیاسی این مبارزه تنها می‌تواند در دست طبقه کارگر متشکل و آگاه باشد. این تمایز میان اتحاد عینی و استقلال سیاسی، سنگ‌بنای خط مارکسیستی-لنینیستی در شرایط کنونی ایران است.

فاقد یک برنامه اقتصادی علمی و ساختار لازم برای عبور از سرمایه‌داری‌اند. اتفاقاً این کار نظری و سازمانی در دوران صلح به مراتب حیاتی‌تر از لحظه حمله دشمن است، زیرا در آن لحظه، اتحاد ملی به ضرورتی بی‌چون‌وچرا بدل می‌شود.

از این زاویه، هرگونه حسرت‌خوردن برای نبود حزب به‌منظور ایجاد آلترناتیو در برابر کل نظام در شرایط جنگی، نشانه انحراف نظری است. حزب کمونیست قرار نیست جایگزین دولت در شرایط دفاع ملی شود، بلکه قرار است در بطن مبارزه ضدامپریالیستی، شرایط ذهنی گذار آینده را تدارک ببیند. وظیفه تاریخی کمونیست‌ها، نه تضعیف مقاومت ملی و نه حل‌شدن در ساختار موجود، بلکه حفظ استقلال طبقاتی و آماده‌سازی طولانی‌مدت برای شرایطی است که تضاد عمده تغییر خواهد کرد.

این فصل نشان می‌دهد که نبود حزب کمونیست در جنگ ۱۲ روزه نه به محدودیت‌های تاریخی رهبری غیرپرولتاری مربوط است و نه به شرایط خارجی صرف، بلکه نتیجه ضعف و محدودیت‌های تاریخی جنبش کمونیستی ایران است. حزب، زمانی معنا پیدا می‌کند که از دل واقعیت‌های موجود، با تشخیص درست تضاد عمده، با دفاع قاطع از استقلال ملی، و با تدارک پیگیر برای نبرد طبقاتی آینده ساخته شود. تنها در این صورت است که لحظات بحرانی آینده، به جای فروغلتیدن در فاجعه، می‌توانند به فرصت‌های واقعی تاریخی بدل شوند.

جمع‌بندی

این نوشتار در چهار بخش نشان داد که جنگ ۱۲ روزه را نمی‌توان صرفاً به‌عنوان یک درگیری نظامی یا حادثه‌ای مقطعی فهم کرد، بلکه باید آن را در متن گذار تاریخی از پروژه شکست‌خورده نظم تک‌قطبی امپریالیستی به وضعیت ناپایدار و پراشوب از چندقطبی‌گری در حال تکوین تحلیل نمود. در این گذار، خاورمیانه و به‌ویژه ایران به یکی از کانون‌های اصلی تقابل بدل شده‌اند. مقاومت ایران در برابر هژمونی طلبی امپریالیسم غرب، در چنین بستری، نه یک انتخاب ارادی بلکه نتیجه موقعیت تاریخی و ژئوپلیتیک آن است؛ مقاومتی که ارزشی تاریخی دارد و در معادلات جهانی نقش ایفا می‌کند.

تحلیل طبقاتی حاکمیت ایران نشان داد که این مقاومت بر دوش ترکیبی ناهمگون از نیروهای بورژوازی قرار دارد: از یک‌سو گرایش‌های نئولیبرال و کمپرادور که همواره پروژه ادغام در نظم سرمایه‌داری جهانی را دنبال کرده‌اند، و از سوی دیگر بخش‌هایی از سرمایه‌داری بوروکراتیک و بورژوازی ملی رادیکال که در تعارض با امپریالیسم قرار گرفته‌اند. نقش رهبری

سلطنت‌طلبی، پلی میان امپریالیسم و ویرانی ایران



جولای، آلمانی‌ها با یورش خود و با زدن ضرباتی سخت به ارتش شوروی، بیش از یک میلیون تن را به اسارت گرفتند. پس از تسخیر و کشتار در مینسک به سوی مسکو شتافتند و در این راه جبهه دوم (نیروی ذخیره) شوروی را در پیکار سمولنسک (Smolensk) محاصره کردند، در این میان تسخیر همه کشورهای بالتیک را نیز کامل کردند، افزوده بر آن فنلاندی‌ها نیز در کارلیا به پیشروی پرداختند و آلمانی‌ها با حرکت به سوی لنینگراد، در هشتم سپتامبر به دریاچه لادشکته رسیدند؛ شهر بزرگ و مهم لنینگراد را منزوی کردند و تصمیم به گرسنگی کشاندن و مرگ تدریجی مردم گرفتند. در اوکراین اما مقاومت نیروهای شوروی در دفاع از کیف و در کناره‌های رود دنیپر (Dnepr) سخت بود و پیشروی آلمانی‌ها را کند کرد، که به زودی تضاد میان فرماندهان برتر را، در این که هدف این کمپین چگونه بایست باشد، پدید آورد، و به درازا کشاند، فرمانده کل قوا، ژنرال فرانز هالدر (Halder Franz) سخت فشار می‌آورد که ستون تانک‌ها به سوی مسکو برود، اما هیتلر بر این بود که در این میدان پیکار، نابود کردن

از خطوط ارتباطات قطع شدند و در مسکو، نه استالین و نه فرماندهی کل قوا نتوانستند بیدرنگ از رسیدن فاجعه آگاه شوند، با این حال خطوط یکم مرزی به سختی اما غیر منظم و با آشفتگی مبارزه و مقابله می‌کردند؛ ستون‌های توپ و تانک آلمان، که بسیار ورزیده بودند، با مانورهای خود شمار زیادی از توپ و تانک‌های شوروی را، که به زودی در مقابله با آن‌ها در اشتباه افتادند، محاصره کردند.

چهار ساعت پس از آن استالین دستور ضد حمله هوایی و همزمان عدم پیشروی نیروهای زمینی را در مقابله دفاعی داد، این استراتژی شوروی مشغول نگه داشتن نیروهای ارتش آلمان در فاصله دویست و پنجاه کیلومتری و طولانی کردن هرچه بیشتر مقابله، با حمله‌های هوایی خود در پیشگیری از پیشروی زره‌پوش‌های آن‌ها، بدون سوخت ماندن و انتظار در رسیدن سوخت، و برای پرهیز از مقابله رو در روی بود. این جنگ مشهور است به نام:

نبرد بیالیستک (Bialystok) - مینسک - مینسک (Minsk) بود، این نخستین روز «عملیات

باربارسا» بزرگترین رویارویی میان آلمان نازیسم و ا. ج. شوروی در بخش گروه مسلح مرکزی یورش، به گونه‌ای «گاز انبری» از کشورهای بالتیک، از بیالیستک (Bialystok) در لهستان به سوی مینسک (Minsk) در روسیه سفید بود و با آن که در آنجا نیز با مقاومت سختی همراه بود اما آلمانی‌ها غلبه کردند. در این نبرد آلمان ۷۵۰،۰۰۰ سرباز، ۱،۷۷۰ تانک مسلح و ۱،۵۰۰ هواپیما را به کار گرفته بود، که در مقابل آن شوروی با ۶۷۲،۰۰۰ سرباز، ۲،۲۰۰ تانک مسلح، ۱۰،۰۸۷ توپخانه و ۱،۹۰۹ هواپیما به مقابله و دفاع پرداخت؛ این رویارویی بس خونین، علی‌رغم مقاومت و جانفشانی، نیروهای شوروی خسارات جانی و افزار جنگی زیادی با ۳۴۱،۰۰۰ تن کشته و مفقود، ۷۷،۰۰۰ زخمی، ۳،۳۰۰ تانک و ۱،۷۷۷ هواپیما را به آن‌ها تحویل کرد. پس از این تسخیر و کشتار، بخشی از این نیروهای گروه مرکز به سوی ژیتیمیر (Żytomyr) و کیف (Kiev) در اوکراین شتافتند، در این راه در نبرد «بردی - دوینو - لوک (dubno - Brody) - لاک (Luck) بر مقاومت نیروهای شوروی چیره گشتند؛ و بخشی دیگر به پیشروی به سوی مسکو پرداخت.

در یک ماهه نخست جنگ، در میانه ماه



ارتش سرخ مهم‌تر است.

پس از تسلط بر سمولنسک، نیروهای گروه مسلح مرکزی هنگام پیشروی به سوی مسکو از بیشترین نیروی زره‌پوش، که برای تقویت نیروی مسلح جنوب به اوکراین فرستاده شده بودند، محروم گشت. بازده تقویت گروه مسلح جنوب، برای آلمانی‌ها محاصره دو منطقه بزرگ و داغانی نیروهای شوروی، در اومان (Uman)، میان ماه‌های جولای و آگوست و سپس در کیف، میان ماه‌های آگوست و سپتامبر، کشته شدن ششصد (ششصد) هزار تن را به همراه آورد، سپس به سوی شبه جزیره کریمه (Krym) خارکف (Kharkov) و روستف در کناره رود دن (Donú-na-Rostóv) رفتند و این گونه همه اوکراین را اشغال کردند و در روز سی‌ام سپتامبر با یورش بزرگ خود، به نام «عملیات توفان»، برای تسخیر مسکو شتافتند، به خط دفاعی شوروی که چندان خوب سازماندهی نشده بود نفوذ کردند و زره‌پوش‌ها با سرعتی زیاد در پیشروی، دو منطقه دیگر، بریانسک (Briansk) و ویازما (ma'Vjaz) را در هفتم اکتبر اشغال کردند. با

استالین که علی‌رغم اخطارها و گزارشات مأموران مخفی شوروی، و این که هواپیماهای آلمانی با ارتفاع زیادی در آسمان برای شناسایی موقعیت مکان‌ها و زمین‌های منطقه مرزی شوروی پرواز می‌کردند، که از دید نظامیان پنهان نمی‌ماند، اما تا آخرین دم بر این باور و تعبیر بود که نشان‌های یورش آلمان در اندازه یک فشار برای مجبور کردن شوروی به توافقی از موضع ضعف خواهد بود، او از این یورش ناگهانی و تا این اندازه گسترده، شگفت زده شد، اشاره کنیم که هشت روز پیش از این، در چهاردهم ژوئن خبرگزاری رسمی تاس نیز در رد احتمال یورش آلمان نوشته بود: «آلمان در انتظار پایان پیمان عدم تجاوز است، ا. ج. شوروی نیز همین گونه؛ (اما) زمزمه‌هایی از خیال پیمان شکنی آلمان و یورش به شوروی به گوش می‌رسد که بدون پایه هستند».

آلمان از هنگام بهار (۱۹۴۱) اندک اندک به انتقال همه گونه افزار جنگی و نیروهای بسیار به مرزهای شرقی «رایش سوم» (Reich Drittes = «امپراتوری سوم» آلمان) را با به کار گرفتن هفده هزار قطار برای جا به جایی انبوه شگفت آور آن، آغاز کرده بود، که بخشی از آن در یورش به یوگسلاوی و کمک به ارتش ایتالیا در یونان به کار گرفته شده بود، اما از روزهای نخست ماه ژوئن آماده به یورش بزرگ به شوروی بود و در بیست و دوم همان ماه با سه و نیم میلیون سرباز، ۳،۳۵۰ توپ و تانک و زره‌پوش، دوهزار و هفتصد (صد) و هفتاد هواپیما، (صد) سدها هزار خودرو و اسب سوار به آن اقدام کرد، چند روز پس از آن نیروی ارتش‌های ژمانی، فنلاند، مجارستان، اسلواکی، ایتالیا و داوطلبان ضد کمونیست از همه اروپا نیز به آنان پیوستند. از همان آغاز یورش اوضاع شوروی بسیار سخت شد، چون نیروهای مسلح ارتش آلمان در سه گروه، از شمال، مرکز و جنوب، به زودی و تند، ده‌ها کیلومتر را تا پشت نیروهای شوروی که در خط مرزی مانده بودند پیشروی کردند، که با آشفتگی و اغتشاش در میان نظامیان شوروی همراه گشت، هواپیماهای آلمان انبارها و مراکز فرماندهی ارتش را متلاشی کردند، بخش زیادی



خونِ جگر شود»

متوقف گردید.

استالین و ژنرال ژوکوف هنوز نیروهای ذخیره بس مؤثر، رزمنده و مجهز به پیکار در زمستان را در اختیار داشتند، این نیروها که در مجموع از یک میلیون و هشتصد (هشتصد) هزار تن تشکیل شده بودند، در پنجم ماه دسامبر با ضد حمله به خط یکم و پیشروی آلمانی ها در شمال و جنوب مسکو، که در یخبندان گیر افتاده و درمانده شده بودند، ناگهانی یورش بردند، این عملیات برای آلمانی های خسته و سرما زده، کاملاً غیر منتظره بود؛ در میان آن برف و بوران زمستانی، نیروهای شوروی شهرهای بسیار مهمی را در نزدیکی مسکو آزاد کردند و نیروهای ارتش آلمان را به بیش از صد (صد) کیلومتر دورتر از مسکو راندند! و این نخستین شکست سخت آلمان در جنگ بود، که روان و توان لشکر هایشان را فرو پاشید و مفقود شدن شماری بس هنگفت از سربازان آن را به همراه آورد.

در این سال، آخرین یورش آلمان در روز شانزدهم ماه نوامبر بود، اما گذشته از چند موفقیتِ نخستین، در مقابل مقاومت و استواری نیروهای شوروی و تاکتیک های رهبران آن، به ویژه با رهنمود استالین در به درازا کشاندن جنگ در رسیدن به فصل سرد، همراه با تولید هرچه بیشتر تسلیحات نظامی و تلاش شبانه روزی کارگران و متخصصین در کارخانه ها و جانفشانی سربازان، و اندک اندک بدتر شدن هوای سرد با برف و بوران، «عملیات بارباروسا» با شکست به پایان رسید؛ در این دوره نخست جنگ، اتحاد جماهیر شوروی علی‌رغم از دست دادن چهار میلیون و سیصد (سیصد) هزار از سربازان و جانبازان، در دفاع از خاک خود، نه تنها سقوط نکرد، بلکه به ضد حمله نیز دست زد و آلمانی ها مجبور به دفاع در پیکاری سخت و زمستانی شدند. همه استراتژی هیتلر و ارتش آلمان که با خیال جنگی برق آسا، خونین و پیروزی در هشت هفته پیش بینی شده بود به زیان آن ها تغییر کرد و با شکست رو به روی شدند. در سی و یکم دسامبر ۱۹۴۱، پس از بیش از شش ماه یورش وحشیانه و کشتار، پیرامون ۸۳۱،۰۰۰ تن از سربازان خود را از دست دادند، که این شمار پیرامون یک چهارم از نیروی واقعی آن بود.

توجه به این که ارتش آلمان با اشغال شهر ویاژما، به دویست و سی کیلومتری مسکو رسیده بود دولت و گروه دیپلمات ها به شهر کوژیبشیف (Kujbyšev) منتقل شدند - این شهر در بیست و هفتم ژانویه ۱۹۳۵ به افتخار انقلابی برجسته کمونیست، والرین ولادیمیرویچ کوژیبشیف Kujbyšev Vladimirovič Valerian زاده: ششم ژوئن ۱۸۸۸- درگذشت: بیست و پنجم ژانویه ۱۹۳۵، نام گذاری شده بود، اما در سال ۱۹۹۰ بار دیگر به نام پیشین خود، سامارا (Samara) نامیده شد - اما استالین تصمیم گرفت که در پایتخت (مسکو)، برای سازماندهی دفاع بماند، او آمدن ژنرال گئورگی کنستانتینویچ ژوکوف (Žukov Konstantinovič Georgij) را از جبهه لنینگراد، خواستار شد و مهم تر از آن، به شکرانه و با اطمینان به گزارش مأمور آگاهی و امنیتی به نام، ریشارد سرگ (Richard Sorge)، در این که ژاپنی ها از منطقه شرق یورش نخواهند کرد، به شمار زیادی از لشکرهای بسیار مجرب و مجهز که از سیبری آمده بودند دستور آماده باش برای پیکار داد.

ریشارد سرگ، زاده: چهارم اکتبر ۱۸۹۵، آلمانی الاصل، کمونیست فعال و مأمور آگاهی و اطلاعاتی کمیترن و اتحاد جماهیر شوروی در اروپا، چین و ژاپن، به خاطر عضویت در حزب کمونیست آلمان، باور و کنشگری انقلابی اش، در سال ۱۹۲۴ از سیمت استادی و همچنین شغل مهندسی در معدن، برکنار شد، همراه با همسرش به ا. ج. شوروی رفت، پس از کوشش و آگاهی رسانی های پُرازشش در هشتم اکتبر ۱۹۴۱ از سوی ژاپنی ها دستگیر گردید و سه سال پس از آن در ساعت ده و بیست دقیقه روز هفتم نوامبر ۱۹۴۴ به دار آویخته شد، پس از آن از سوی ا. ج. شوروی، برای مبارزه و سپاس از خدماتش، مدال طلای قهرمانی به او اهداء شد. به هر روی!

با آغاز عملیات دفاعی و پیکار این نیروی مجرب، مجهز و متبحر برگزیده شده و توانایی فرماندهی ژنرال ژوکوف در آغاز پاییز، با گل آلود بودن زمین، پیشروی ارتش نیرومند آلمان به سوی مسکو

شمار افزار جنگی، نیروهای نظامی به کار گرفته شده و کشته ها، مفقود و زخمی ها، تنها در این شش ماهه آغاز یورش، این چنینند:
آلمان: ۳،۵۰۰،۰۰۰ تن نظامی
۳۳۵۰ تانک و زره پوش
۲،۷۷۰ هواپیما
۶۰۰،۰۰۰ نظامی اسب سوار
۶۰۰،۰۰۰ خودرو
۸۳۰،۹۰۳ تن کشته
۳۵،۸۷۵ تن مفقود
۵۹۰،۰۰۰ تن زخمی

ا. ج. شوروی:

۴،۷۰۰،۰۰۰ تن کلاً
۲،۵۰۰،۰۰۰ تن در خط جبهه
۱۷،۰۰۰ تانک
۹،۶۰۰ هواپیما
۲،۹۹۳،۸۰۳ تن کشته، مفقود و اسیر
۱،۳۱۴،۰۰۰ تن زخمی
و این تازه آغاز پیکار بود!

در پایان این بخش به سه مورد در رابطه با این دوره از جنگ دوم جهانی اشاره می کنیم.

پیمان ژاپن - آلمان

در بیست و پنجم نوامبر ۱۹۳۶ در شهر برلین میان آلمان و ژاپن پیمان اتحاد و قرارداد اتحاد سیاسی، که به نام «پیمان ضد کمینترن» مشهور است، اما مستقیماً و به روشنی بر ضد ا. ج. شوروی بود، امضاء شد که پس از آن، از سال ۱۹۳۷ تا سال ۱۹۴۲، به ترتیب کشورهای ایتالیا، مجارستان، «منچوکو» (منچوریا در زیر سلطه ژاپن)، اسپانیا، فنلاند، رمانی، بلغارستان، اسلواکی، «جمهوری» نانجینگ («جمهوری» دست نشانده نظامی چین)، دانمارک، گراسی، نروژ و ترکیه نیز به این پیمان پیوستند.

پیمان شوروی - ژاپن

آغاز جنگ دوم جهانی در سپتامبر ۱۹۳۹ ژاپن را غافلگیر کرده بود، همچنین بودن «پیمان ریپنترپ - مولوتف»، یورش به شوروی را برای آنان غیر ممکن ساخته بود و دولت ژاپن کوشش می کرد تا تشنج با شوروی را آرام کند، چون که در روز بیست و هفتم ۱۹۴۰ پیمان اتحاد با آلمان و ایتالیا، مشهور به «پیمان سه گانه» را تأیید کرده بود. در سیزدهم آوریل ۱۹۴۱، دو سال پس از پایان جنگ مرزی با شوروی، میان دو کشور پیمان عدم تجاوز بسته شد؛ محتوای ای پیمان با تعهد متقابل در این که اگر کشور سومی به یکی از این دو یورش برد، هیچ یک با پشتیبانی و

«گویند سنگ لعل

شود در مقام صبر

آری شود، ولیک به





Manzanar, Mountain Heart, River Gila, Topaz, Minidoka, Poston, Lake Tule, Gerome, Rohwer, Granada که مهم‌ترین این مراکز در پنج ایالت بودند، در آلونک‌هایی ساخته شده از «کاغذ قیر اندود» که در زمان کوتاهی برپا گشته بود، پیاپی منتقل گشتند، همه دارایی، اموال و املاک آنان غصب شد، بسیاری از اینان از نسل‌های دوم و سوم زاده شده در آمریکا و دارای ملیت آن بودند؛ همین گونه در هاوایی، با این تفاوت که از سد (صد) و پنجاه هزار آمریکایی ژاپنی الاصل که در آنجا زندگی می‌کردند، میان دوازده هزار تا هجده هزار به بازداشتگاه‌ها برده شدند. در دنباله مبارزات نیروهای مترقی و حتی ژاپنی‌هایی که در جنگ علیه فاشیسم شرکت کرده بودند، پس از نزدیک به چهار سال، به گونه‌ای نهایی، در هجدهم ماه دسامبر ۱۹۴۴، دیوان عالی آمریکا، با شش رأی موافق و سه رأی مخالف، این بازداشت‌ها و بازداشتگاه‌ها را غیرقانونی اعلام کرد، اندک و نه یکباره، این مردم آزاد گشتند. در سال ۱۹۸۰ یک کمیسیون، بی‌عدالتی درباره آنان را با درخواست گرامت و پوزش دولت آمریکا اعلام کرد، همچنین با محکوم کردن توجیه روزولت و این که بدون نیاز خطر نظامی و امنیتی، این دستور ناحق و تنها بر پایه پیش‌دوروی نژادی اجرا گشته بود؛ خلاف آنچه که ژنرال چهار ستاره ارتش، جان ل. د. ویت (John L. Witt De) که عملاً، در هفتم دسامبر ۱۹۴۱ طراح چنین «قانون» ارتجاعی، نژادپرستانه و ضد انسانی، تأیید کرده بود: «نژاد ژاپنی نژادی دشمن است و تأثیر آن حتی پس از سه نسل برطرف نمی‌شود».

شوربختانه در این روزها نیز به گونه‌ای بدتر شاهدیم که مردم زحمتکش، شهروندان آمریکایی، حتی «آنگلو ساکسون»‌ها، بدون هیچ‌انگیزه و مجوز قانونی، تنها به دستور یک بیمار دیوانه خودشیفته، قدرت طلب، غاصب و سرمایه‌دار در سمت رئیس‌جمهور! صحنه‌هایی از دستگیری، زخمی، زندانی و کشته شدن در حضور مردم به وقوع می‌پیوندند که کردارهای دهه ۱۹۳۰ را با به قدرت رسیدن آدلف هیتلر را به یاد می‌آورد!

در بخش آینده به شرکت ایتالیا در «عملیات بارباروسا» و ادامه جنگ خواهیم پرداخت.

عباس دهقان

(Harbor Pearl) در اقیانوس آرام، از راه دریا و آسمان با پنجاه و دو کشتی جنگی و زیردریایی گونه‌گون و ۳۸۹ هواپیما، یورش بُرد.

۱. م. آمریکا پس از غافلگیر شدن و خسارات زیاد نظامی و انسانی، با نود و نه کشتی و زیردریایی گونه‌گون و ۳۸۷ هواپیما واکنش نشان داد و به پیکار دریایی و هوایی پرداخت، اما خسارات بسیار زیادی در بخش تسلیحاتی و کشته شدن ۲۰۴۳ و ۱۲۴۷ زخمی را متحمل گشت.

پس از آن، آمریکا قوانین نامبرده در بالا را، در ممنوعیت شرکت در جنگ، لغو کرد. درباره غافلگیر شدن آمریکا از یورش هوایی ژاپن اشاره کنیم که گفته شده بود گویا دیده‌بان برج آمریکا در جزیره آهو (Oahu) در هاوایی (Hawaii)، در اقیانوس آرام، هنگام پرواز هواپیماهای ژاپن در خواب بود! در این باره با بازخواست‌های درون‌کنگره آمریکا و همچنین دیدگاه‌های پژوهشگران گوناگون، هنوز گفت و شنود‌های متضاد در جریان است؛ نویسنده نیز با برخی دیدگاه‌ها موافق است که، با توجه به ناروشنی‌ها، «غفلت» و «اشتباهات»، از سوی مسئولان نظامی پایگاه نیروی دریایی آمریکا در بندر «پرل هاربر»، در اعلام و خبر خطر هنگام این یورش از سوی ژاپنی‌ها، خواست و سیاستی از سوی روزولت، همکاران او و فرماندهان نیروی دریایی، در زمینه سازی و تحریک به این حمله، برای پاسخ به افکار عمومی نسبت به جنگ و توجیه شرکت در آن، برنامه ریزی شده بود. پیش از این، روزولت در نوامبر سال ۱۹۳۹ توانسته بود تغییراتی را در قانون ممنوعیت شرکت در جنگ و بی‌طرفی را در زمینه تجارت تسلیحات نظامی آمریکا با دریافت پول، به دست بیاورد و در دوم سپتامبر ۱۹۴۰ در قراردادی با نیروی دریایی سلطنتی بریتانیا، پیرامون پنجاه کشتی جنگی تندرو «شکاری» را که نیروی دریایی آمریکا از دور خارج کرده بود و دیگر به کار نمی‌گرفت، در ازای اجاره کردن چندین پایگاه دریایی بریتانیا در منطقه کارائیبی، معامله کرد.

پس از یورش ژاپنی‌ها به «پرل هاربر» ا. م. آمریکا به ژاپن، آلمان و ایتالیا اعلام جنگ کرد اما در اینجا درباره سیاست داخلی و تصمیم نژادپرستانه آمریکا در آن روزها نیاز است اندکی اشاره کنیم.

در روز نوزدهم فوریه ۱۹۴۲، دو ماه پس از یورش ژاپن، با مجوز دستور اجرایی شماره ۹۰۶۶ و به امضاء رسیدن روزولت، صد (صد) و بیست هزار شهروندان آمریکایی ژاپنی الاصل، از زنان، مردان و کودکان، به بازداشتگاه‌های جمعی که در مناطق و صحرای دور دست

یا شرکت خود در آن، به جنگ با دیگری نپرداد. این پیمان از سوی شوروی داهیان و پیشگیرانه بود چرا که هدف آن، نداشتن نگرانی از مرزهای شرقی، با احتمال یورش از سوی آلمان بود، در حالی که برای ژاپن کشانده نشدن در جنگ میان شوروی و آلمان بود، اما ژاپن به این پیمان خود تنها تا پس از آغاز جنگ آلمان - شوروی وفادار ماند.

یورش امپراتوری ژاپن به ا. م. آمریکا در «پرل هاربر»

با آغاز جنگ دوم جهانی در ماه سپتامبر ۱۹۳۹، ا. م. آمریکا موضع بی‌طرفانه سختی را اتخاذ کرده بود، رئیس‌جمهور، فرانکلین روزولت بارها نگرانی خود را نسبت به تجاوز توسعه طلبانه آلمان و ژاپن اعلام کرده بود. در این باره، در سال‌های ۱۹۳۵ تا ۱۹۳۹ کنگره آمریکا با حس منزوی بودن و تجربه مخارج هنگفتی که در جنگ یکم جهانی پرداخته بود، برای پرهیز از تکرار آن، چند ماده قانونی در ممنوعیت شرکت در جنگ دیگران را با موضع بی‌طرفی، اما تنها با استثناء در کمک محدود به بریتانیا، تصویب کرده بود. تصمیم دولت ژاپن در توسعه طلبی اشغال‌گرانه و جنگ در جنوب شرقی آسیا و چین، به تشنج و دشمنی ا. م. آمریکا با آن انجامید، روابط تجاری میان دو کشور بسیار کاهش یافت، دارایی‌های ژاپن در آمریکا غصب شد و صدور نفت کاملاً تحریم گردید و پس از آن دولت‌های بریتانیا و هلند نیز به تحریم ژاپن پرداختند، که در مجموع، ابعاد آن اقتصاد ژاپن را داغان کرد و ناگهان ۹۰٪ از واردات و ۷۵٪ از صادراتش کاهش یافتند؛ رئیس‌دولت ژاپن، کُنْئِه (Konoe)، موافق با مذاکرات و پرهیز از جنگ با آمریکا بود اما در روز شانزدهم اکتبر ۱۹۴۱ مجبور به استعفا شد و به جای او دولتی به ریاست ژنرال هییدکی تِیو (Tojo Hideki) بر سر کار رفت که به هر قیمتی خواهان جنگ بود؛ دیگر مذاکرات میان ژاپن و واشنگتن رَه به جایی نمی‌بُرد، فرماندهی کل قوای ژاپن جنگ علیه آمریکا را در اقیانوس آرام، به گونه‌ای نهایی برنامه ریزی کرد و در سپیده دم هفتم دسامبر ۱۹۴۱ به بندر «پرل هاربر»





خاطرات ترزا نوچه... بقیه از صفحه آخر

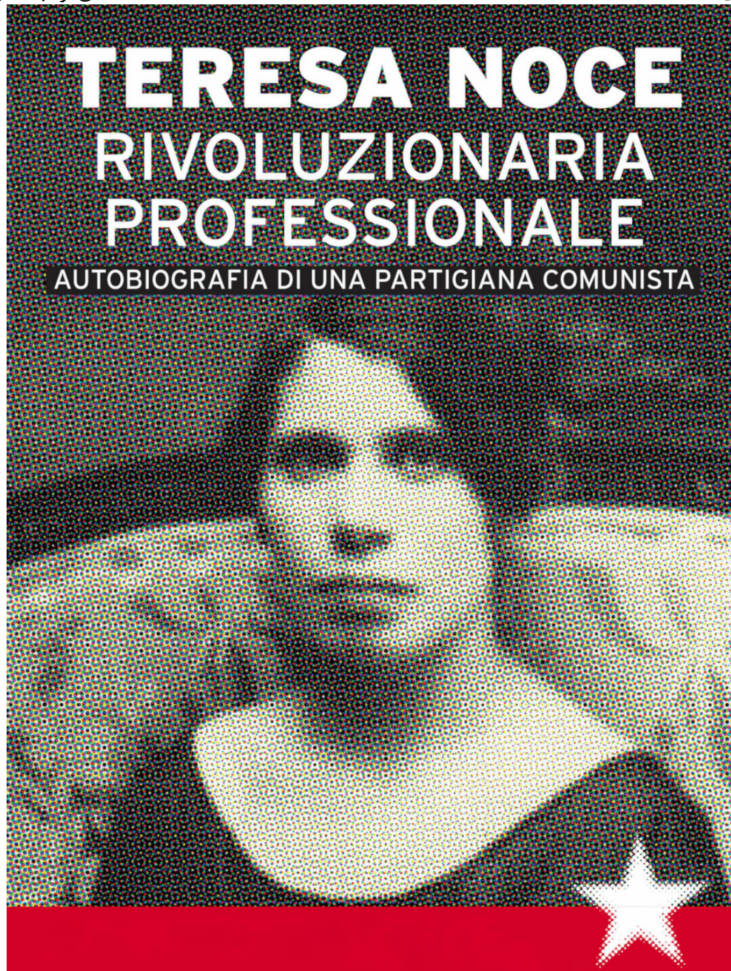
از کجا تهیه کرده بود و نوشیدن شراب «کاستلی رومانی» که داخل سبد بود. غذاها را با تمام مسافران هواپیما تقسیم کردیم و وقتی در ورشو از هواپیما پیاده شدیم و به رستوران برای خوردن غذای رفتیم فقط یک فنجان چای خوردیم. به مسکو رسیدیم. سفر ما ۷ یا ۸ ساعت طول کشیده بود. سبد را با مقدار زیادی غذای ایتالیایی که در آن

بود، برای مسافران گذاشتیم که آنان هم خوشحال شدند. «کانینی» سرانجام باورش شد که شورویها خیال ندارند ما را از گرسنگی تلف کنند.

از طرف رهبران سندیکا استقبال شدیم. پس از رفع خستگی، جلسه ای ترتیب داده شد تا برنامه دیدارمان معین شود. رفقای شوروی پیشنهاد کردند از کارخانه های جدید و جالب تر در پایتخت دیدن کنیم، از جمله کارخانه ساعت سازی و نان پزی. من تقاضا کردم از کارخانه «تریوک گوارنایا» که یکبار هم در گذشته آن را دیده بودم، ببینم. این یک کارخانه پارچه بافی بود که سرگذشت آن را می دانستم. «بیتوسی» هم تقاضا کرد کارخانه فلزکاری را ببیند. از خانه پیشاهنگان و خانه سالمندان هم دیدن کردیم. سپس برای شهرهای دیگر به راه افتادیم: «لنینگراد»، «استالینگراد» و برخی از شهرهای آسیای مرکزی. برنامه دیدار از پایتخت برای همه ما جالب بود. کارگران کارخانه ساعت سازی را اکثرا زنان تشکیل می دادند.

ساعت هایی که در این کارخانه تولید می شد، اولین ساعت های ساخت اتحاد شوروی بودند و کارگران زن از این بابت احساس غرور می کردند. کارخانه نان پزی، مراقبت های بهداشتی بیش از هر چیز، نظر ما را به خود جلب کرده بود. همه با دستکش های کتان سفید که در روز دوبار عوض می شد، کار می کردند. آنان نان سفید و نان سیاه معمولی و یا نان شیرمال و بیسکوئیت و شیرینی درست می کردند. «کارخانه تریک گورنایا» کارخانه بسیار قدیمی بود و مربوط به قبل از انقلاب می شد. «استولوویا» و غذاخوری آن جا که «لنین» بسیار در باره آن صحبت کرده بود آشنای قدیمی ام بود. من در سال ۱۹۲۷ در آخرین سخنرانی ام در تشکیلات جوانان به این مطلب اشاره کرده بودم..... همچنین در کارگاه فلز کاری این احساس به من

دست داد که گویی در خانه خودم هستم و بیش از هر کجا در بخش چرخ دنده چنین حسی در من به وجود آمده بود. در آن جا با «بتوسی» مکث کردیم. او درباره کارخانه گالیله در فلورانس که در آن جا کار کرده بود توضیحاتی می داد و من در مورد کارخانه فیات. در تمام کارخانه ها جلساتی برگزار کردیم. پس از دیدار با رهبری و با شورای سندیکای کارخانه، سوالات و حتی انتقاداتی را مطرح کردیم.



نکته ای که جلب نظر می کرد این بود که ما کمونیست ها به راحتی سؤال و یا انتقادی را مطرح می کردیم، در حالی که دیگران، از سوسیالیست ها گرفته تا دموکرات مسیحی ها و جمهوری خواهان همه چیز را زیبا می دیدند، همه چیز را خوب و کامل می دیدند. شاید این مربوط به نوع تربیت آن ها می شد.

با کمی مکث و تردید، تصمیم گرفتیم وظیفه تشکر کردن از جانب همه در پایان هر دیداری را بیشتر به عهده آن ها بگذاریم. پس از چند روزی که در مسکو ماندیم، یک سوسیالیست و یک جمهوری خواه اظهار تمایل کردند که برخی مسایل شخصی خود را در جلسه هیئت نمایندگی مطرح کنند. در عین حال گفتند که من می توانم در جلسه شرکت نکنم. تعجب کردم، به نظر آمد دلیلی ندارد خودم را از جلسه کنار بکشم. بعدا متوجه شدم وجود من برای آن ها و طرح مسائل شخصی شان ایجاد مشکل می

کرد. در واقع آنان می خواستند برخی مسائل مورد «احتیاج مردانه» خود را به خاطر این که ۸ روز که از ایتالیا دور بودند و لزوم رابطه جنسی را احساس می کردند، مطرح کنند. اما این که چه باید کرد عاقلم قد نمی داد. به آن ها گفته شده بود در شوروی «روسی خانه» ای وجود ندارد و فحشا به طور جدی قدغن است. سؤال این بود که پس به این ترتیب مسئله شان را چگونه می توانستند حل کنند؟ آن ها مشکل شان را به طور پنهانی با یک جوان آریستوکرات

که منشی سفارت ایتالیا بود در میان گذاشته بودند و فکر می کردند شاید او در این مورد بتواند کمک شان کند. جوان محافظه کار به آن ها جواب منفی داده بود. سؤال آن ها در عین حال این بود که حل این مسئله برای خود جوانان روس به چه ترتیبی بوده است. آن ها به این نکته توجه نداشتند که از دید جوانان روس مسئله به گونه ای دیگر بود. اگر فحشا ممنوع بود و روسپی خانه ها بسته بود، روابط جنسی که قدغن نبود! اگر دوست دختری پیدا می کردی، دوستی که او هم قبولت داشت دیگر مشکلی در میان نبود. اما آن جوان دیپلمات گفته بود، دختران روس برخلاف آن چه تصور می شود، در این مورد برخوردی جدی دارند.

نتیجه این بود که «بیتوسی» که مسئول هیئت نمایندگی بود خیلی عصبانی شد و همین طور بقیه رفقا. و اما من نتوانستم جلوی خنده ام را بگیرم. این که چطور چنین مسئله ای هرچقدر هم شخصی، برای ایتالیایی ها تا به این حد اهمیت پیدا کرده است تعجب می کردم. در حالی که من هیچ چیز جدی در آن نمی یافتم. از طرفی هم توصیه منشی سفارت ایتالیا با پیدا کردن دوست دختر کاملا صحیح بود. برای من تعجب آور بود که جوجه خروس های پیر ما باید محتاج به کمک سفارت باشند. آرزو می کردم که سفارت ایتالیا مجبور نشود سفارت خانه ای در مسکو نگهدارند تا این چنین مسائلی را حل کند. در تمام مدتی که جلسه ادامه داشت قیافه «گی» و «روبیناچی» که تنها با اظهار نظرهای قاطع آری یا نه در جلسه مشارکت داشتند، تماشایی بود. آن ها فقط زمانی وارد بحث شدند که از مورد نیاز، در مراجعه به سفارت در برابر «بیتوسی» دفاع می کنند که می گفت این جریان برای «سندیکای کارگری» که ما نماینده های آن هستیم شرم آور است. بعدها فهمیدم



**هشتاد سومین سالگرد
مقاومت سرنوشت ساز را
با سرودی از کنفدراسیون
جهانی دانشجویان و
محصلین ایرانی گرامی
میداریم**

**پرچم سرخ پیروز تو / مانده بر جای
خود برقرار**

**پرچم سرخ دنیای نو / شد ز پیکارت
استوار**

**می ستاییم نامت با سرود / نام
جاویدت زنده باد**

**قلب خود چون آتشین گلی / نثارت
سازیم استالینگراد**

**بر در و بام و ایوان تو / نقش جانبازی
هایت به جاست**

**خون فرزندان خاک تو / روی هر برگ
گلی پیدا است**

**می ستاییم نامت با سرود / نام
جاویدت زنده باد**

**قلب خود چون آتشین گلی / نثارت
سازیم استالینگراد**

**مردم گیتی در رزم تو / نغمه پیروزی
خوانده اند**

**مردمت با عزم آهنین / دشمن از
خاکت رانده اند**

**می ستاییم نامت با سرود / نام
جاویدت زنده باد**

**قلب خود چون آتشین گلی / نثارت
سازیم استالینگراد**

کوچکی، که می دید تمام فامیلش در کنارش در حال مرگند و زمانی نوشتن خاطراتش قطع شد که سردی مرگ دست کوچک او را متوقف کرد. خاطرات او را می توان با خاطرات «آنا فرانک» که همان قدر با ارزش است و در اذهان مردم همیشه باقی خواهد ماند مقایسه کرد.

به «کیزلودسک» هم رفتیم در آن جا از آسایشگاه ها و خانه های سالمندان دیدار کردیم. در آن جا با دیدار غیرمنتظره «کلمنسا»، رفیق آلمانی که در پاریس در سال ۱۹۴۳ با من دستگیر شده بود، در خیابان روبرو شدم. فکر می کردم که او مدت هاست مرده است، در حالی که برایم تعریف کرد که چگونه از مرگ گریخته بود. او دوباره ازدواج کرده بود، اکنون به آب معدنی «کیزلودسک» آمده بود تا خود را معالجه کند.

به این ترتیب به طرف آسیای مرکزی حرکت کردیم، اما «کانینی» و «گی» ار آمدن به آن جا امتناع کردند. «کانینی» شاید حق داشت. نه تنها سنش زیاد بود که از سلامت جسمانی هم بی بهره بود. وقتی به «کیزلودسک» رفته بودیم، او به منظور درمان به پزشک مراجعه کرد. پزشک قوطی کبریت او را خواست. «کانینی» تعجب زده قوطی کبریت را به او داد. دکتر چوب کبریت ها را از قوطی در آورد و آن ها را بر زمین ریخت و بعد به «کانینی» گفت، چوب کبریت ها را یکایک جمع کند و داخل قوطی بگذارد. «کانینی» این کار را شروع کرد، ولی بعد از چند لحظه به خاطر این که کمرش درد گرفته بود عاجز ماند. دکتر با خنده گفت جمع کردن کبریت ها از روی زمین بهترین معالجه برای اوست و اگر هر روز این کار را انجام دهد دوباره مثل یک جوان بیست ساله لاغر و سالم خواهد شد. به هر حال «کانینی» که در وضع جسمانی بدی بود، تصمیم گرفت در مسکو بماند. «گی» هم که حالش خوب بود، گفت علاقه ندارد تا «تاشکند» بیاید. او شنیده بود اولین ایتالیایی هایی هستیم که بعد از انقلاب اکتبر به آن جا سفر می کنیم که طبعاً این شرط، او را نگران کرده بود. این دو تحت مراقبت مترجم جوان ما به دلائی که از همراهی با ما در سفر «تاشکند» خود داری کرده بود، در مسکو ماندند.

لیلا دیماه ۱۴۰۴

این دو نفر هم علاقه نشان داده بودند این بحث را ادامه دهند تا ببینند کمونیست ها چطور خواهند توانست از عهده چنین بحث خاصی بر آیند.

نتیجه این که متوجه شدم بلافاصله بعضی ها دست به کار شده اند تا دو رفیق زن روس را که همراهی مان می کردند رام کنند. یکی از آن ها که عضو حزب بود، بی آن که متوجه منظور آن ها شود به آن ها محبت می کرد. دیگری هم مترجم ما بود. او زنی بود جوان و زیبا و باهوش. او با مرد دلخواه خود ازدواج کرده بود و یک پسر کوچک داشت و هر شب لحظه شماری می کرد زود تر به منزلش برسد. طبیعی بود که او هر نوع دعوتی را که ایتالیایی ها از او برای «گردش» می کردند رد می کرد. طبیعی بود که مترجم جوان خیلی زود گوشی دستش آمده بود، در صورتی که آن رهبر قدیمی هنوز هم متوجه مسئله نشده بود. مترجم جوان که خیلی زود تشخیص داده بود ایتالیایی ها چه انتظاری از او دارند بسیار ناراحت شده بود، به طوری که بعداً به من گفت، به همین دلیل نخواسته بود همراه هیئت ما به آسیای مرکزی بیاید.

از استالینگراد دیدن کردیم. بسیاری از ساختمان های آن، دوباره بنا شده بود. ولی هنوز دو یا سه سال لازم بود تا شهری که از هر شهر دیگر اروپایی بیشتر صدمه دیده بود مجدداً برپا گردد. از خانه فرمانده آلمانی ژنرال «فون پائولوس» که سر انجام دست هایش را به علامت تسلیم بالا برده بود و خود را در اختیار شوروی ها گذاشته بود دیدن کردیم. این اولین تسلیم نازیسم بود. رفقا می گفتند، خانه ای که متعلق با «فون پائولوس» است شاید همان طور به صورت یک موزه و یا یک ساختمان تاریخی حفظ شود. ما همچنین از محل هایی که در حال ساختن دوباره کارخانه ها بودند، دیدن کردیم. کارگران قهرمان زن و مرد «استالینگراد» در زیر بمباران ها و ضربات توپ ها، در داخل این کارخانه های تقریباً بدون سقف و دیوارهای خراب شده کار خود را ادامه می دادند. هیئت ما از سد بزرگی که در حال ساخت بود و بعدها به نام «دریاچه استالینگراد» نام گرفت دیدن کردیم.

در «لنینگراد» این احساس وجود داشت که حماسه آفرینی های پر افتخار را در برابر خود زنده می دیدی. زنان و مردانی را می دیدی که از آن تهاجم وحشتناک و غیر انسانی تاریخ مدرن جان به در برده بودند. در موزه نقاشی که بخشی از آنده و رنج «لنینگراد» را شهادت می داد، تصویر هایی از جنازه ها که در کنار خیابان یخ زده بودند و در داخل خانه ها از گرسنگی و سرما می مردند. نمونه هایی از خاک اره مخلوط با کمی آرد سیاه که غذای اصلی مردم را تشکیل می داد. تصویرهایی از زنان که جنازه های بچه های کوچک خود را بر روی لوژها به سوی قبرستان حمل می کردند و بالاخره «تانیا»، دختر بچه

**«تحلیل مارکسیستی از جنگ ۱۲ روزه»**

اهمیت و روند واقعی حزب در پرتو تحلیل مارکسیستی جنگ ۱۲ روزه

برای درک جایگاه واقعی حزب در شرایط کنونی ایران، باید مسیر تاریخی‌ای را که در سه فصل پیشین ترسیم شد، به‌طور منسجم پیش چشم داشت. بحث حزب نه از خلأ نظری آغاز می‌شود و نه از خواست ذهنی؛ بلکه از دل تحولات واقعی نظم جهانی، جایگاه ایران در این نظم، و تجربه مشخص جنگ ۱۲ روزه بیرون می‌آید. بدون این پیوند، سخن گفتن از حزب یا به اراده‌گرایی تقلیل می‌یابد یا به آلترناتیوسازی انتزاعی و بی‌ریشه.

جایگاهی در آن بیابد. در سوی دیگر، جمهوری خلق چین با وجود تناقضات درونی و هزینه‌های سنگین سیاسی همچون سرکوب ضدانقلاب در میدان تیان‌آن‌من با تشخیص تغییر توازن قوا در سطح جهانی، سیاست ادغام کنترل‌شده در بازار سرمایه‌داری جهانی و نهادهای آن مانند سازمان تجارت جهانی و صندوق بین‌المللی پول را در پیش گرفت؛ سیاستی که علی‌رغم راست‌روی‌هایی در حوزه اقتصادی، در مجموع به تقویت موقعیت چین در نظام جهانی انجامید.

هم‌زمان، مقاومت در برابر نظم تک‌قطبی نیز

نظم موسوم به «پس از جنگ سرد» عملاً با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی پایان یافت. آنچه پس از آن آغاز شد، نه یک نظم پایدار جدید، بلکه پروژه تهاجمی امپریالیسم غرب به رهبری ایالات متحده برای تحمیل یک نظام تک‌قطبی بود. حمله به یوگسلاوی، سپس افغانستان، عراق، لیبی و سوریه، حلقه‌های اصلی این پروژه بودند. آمریکا و متحدانش کوشیدند از خلأ ناشی از فروپاشی اردوگاه سوسیالیستی برای تثبیت هژمونی بلامنازع خود استفاده کنند. در این دوره، روسیه تمام تلاش خود را به کار بست تا در نظم تک‌قطبی به رهبری آمریکا ادغام شود و

نگاهی گذرا به پیدایش فاشیسم در ایتالیا و درس آموزی از مبارزات کمونیست‌ها

نگاهی گذرا به پیدایش فاشیسم در ایتالیا و درس آموزی از مبارزات کمونیست‌ها و پارتیزان‌های ضد فاشیست

بخش سی‌ام
جنگ دوم جهانی و شرکت موسولینی در آن (بخش پنجم)
«عملیات بارباژسا»، یورش به اتحاد جماهیر شوروی
پس از یورش آلمان به لهستان (در یکم سپتامبر ۱۹۳۹) که عملاً آغاز جنگ دوم جهانی بود و سپس به دانمارک، سوئد، نروژ، هلند، بلژیک،

حیاتی» (Lebensraum) بر پایه ایدئولوژیک - نژادی، برای حکومت خود و مردم آلمان تصمیم گرفته بود اما مبنای آن، گذشته از انگیزه پیچیده استراتژیک، سیاسی و اقتصادی برای درهم شکستن آخرین قدرت برجای مانده در قاره اروپا و سپس سرازیر کردن همه قوای ارتش خود علیه بریتانیایی‌ها و برنامه ریزی در سود بردن اقتصادی از سرزمینی گسترده و خودکفا، با انتظاری طولانی، برای هدایت در جنگی بیرون قاره ای علیه ا. م. آمریکا و سپس تسلط بر جهان بود

در این دوره ا. ج. شوروی سخت و با شتاب، علیه

لوکزامبورگ، فرانسه و کشورهای بالکان، که ایتالیایی موسولینی نیز در ادامه جنگ و اشغال در شمال آفریقا و سپس در یونان با یاری آلمان و تقسیم یوگسلاوی و دیگر کشورهای بالکان میان خود، و خواب و خیال دیرینه در اشغال ا. ج. شوروی، آدولف هیتلر که بخش بزرگ اروپا را تسخیر کرده بود با شکستن پیمان «ریبنتروپ - مولوتف»، در روز یکشنبه بیست و دوم ژوئن ۱۹۴۱ لجام گسیخته و گسترده به شوروی یورش برد. این پیمان شکنی در عدم تجاوز را هیتلر یکمین بار در ماه جولای ۱۹۴۰ در مجوز کردن ایجاد به برپایی یک «فضای

خاطرات ترزا نوچه

نمایندگان سندیکای کارگری به شوروی دعوت شدند

ترزا نوچه ادامه می‌دهد: «در تابستان ۱۹۴۷، پس از کنگره کنفدرال متحد در «فلورانس»، رهبری «سندیکای کارگری در پی دعوت شوروی ها، تصمیم گرفت یک هیئت نمایندگی که من هم جزو آن بودم به شوروی بفرستد. در آن هیئت نمایندگی دو رفیق سوسیالیست، «فراری براوو» و از طرف کمونیست‌ها، «نگرو» از جنوا، «بیتوسی» از فلورانس که دبیر سندیکای کارگری بود، من

در «رم» وقتی که در فرودگاه بودم، «کانینی» را با یک سیدی دیدم شبیه سیدی که وقتی در زیر شیروانی در «تورینو» زندگی می‌کردم از آن برای «جی جی» گهواره درست کرده بودم. «کانینی» با غرور گفت که سبد شامل مواد غذایی برای سفر هیئت نمایندگی است. او به یقین فکر کرده بود سفر هوایی یک هفته به طول خواهد انجامید یا احتمالاً در شوروی گرسنه خواهیم ماند. همین که سوار شدیم شروع کردیم به خوردن مرغ‌های بریان که معلوم نبود «کانینی» آن‌ها را

و «مالیتا» از ناپل. از دموکرات مسیحی‌ها، «گویی» و «روبیناچی» و از سوسیال دموکرات‌ها «کانینی» به اضافه یک جمهوریخواه بودند. سفر ما به وسیله هواپیما صورت گرفت. هنوز راه آهن ارتباطی برقرار نبود. پس از سفرم برای شرکت در کنگره تبعیدی‌های سابق به «لهستان»، این دومین باری بود که با هواپیما مسافرت می‌کردم. چندان احساس آرامش نمی‌کردم، اما خوشحال بودم از این که شوروی را برای بار دوم و این بار پس از جنگ می‌توانستم ببینم.

با نشان‌های زیر با ما تماس بگیرید و نشریات حزب را بخوانید:

بجز نوشته‌هایی که با امضای تحریریه منتشر می‌گردد و بیانگر نظرات حزب رنجبران ایران می‌باشد، دیگر نوشته‌های مندرج در نشریه رنجبر به امضای فردی است و مسئولیت آن‌ها با نویسندگانشان می‌باشد.



آدرس پُست الکترونیکی حزب رنجبران ایران:

ranjbaran.org@gmail.com

آدرس غُرفه حزب در اینترنت:

www.ranjbaran.net